

مرکز میل و نایزده

الكتاب

آفتاب و ماه و ستاره و کوه و دریا و گیاه و جانور و انسان و...

تاریخ 06/07/2011

و بعد از آنکه تمام اوراق را در جمل و میکوبد که اگر دو مورد یا چند باشد که یک پر در دو دوزن کشاید و چند اوراق فصلی این
فراوانی که لحد که همگی از آن دوزن معادل را که بر آن کواه بود و چند کپی پس باید که از آن
مجموعه الاخری یکی از ایشان را بیکه مراد آنست که چون بحسب معنی عقول و طلبه در طوبت حضرت ائمه علیان بر سه
سهولان غالب است پس دوزن باید تا بقدر کپی بسیار دیگری را بلی که در دو مختلف رجال بر ایشان در وزنند
نسبانی چند را تا تول ایشان نقل است که چون کپی بواسطه که معادل کند و بر آن معادل کس را کواه کس و حکم
قبولی که در پی پس بی سجد و هو در که و لا ماب التمهید که باید که نا کنند و بعد از آن در آن محل شهادت ادا
مکات خود را چون بزرگ شونده برای کواه شدن و تسبیح ایشان بشهد افضل از محل شهادت از قبیل مابول است
پس از آن با مستقیم امر است بجز کس در حق کفایت است اگر غیر از دو شهادت کس و بیکایف نمودن آن فرض می شود و از خود
اینکه حکم چهارم را حکم باز دهم این است و لا تقسموا اطلالت شهادت آن مکتوبه که از آن نیز سید حق را صغیر
در حالتی که خود دو و چند باشد آن حق اول کس را بزرگ بعضی اندک و بسیار از آن خود را می اطلالت تا مدت آن که مقرر
شده ما در بدو آن که این مکتوب شما اقسط عند الله است ترست نزد خدا و اقوام لشهادت و در میان نزد
یاری دهند تر ساری اقامت کواهی چه مکتوب ندر شود است و از آن حق تا بخواهد در دو یک ترست از آن که شک در فضیلت
اخریست و در انتقام شک و مقدار و حسن حق و عین شود و اجل چنان رجوع نماید تا آن کتاب بر هر که عدم کتاب است
رسم و شک احدی بر حق است در آنکه صادق است با کاتب شاهر دهم این است الا ان تكون تجا سدا خاصه که باید که
باشد آن معادل ما را کافی حضور این سستی است و از امر کتابت و اسم کیون مقدار است ای بگویند التجاره تجاره یعنی
بیک کنونی کتبند که باشد آن معادل ما را کافی حضور این سستی است و از امر کتابت و اسم کیون مقدار است ای بگویند التجاره تجاره یعنی
است و بعد از آنکه بدو نسبت اعطوا غنم فليس عليكم جناح است بر شما گنای الا مکتوبوها این که نظریه
آنها بجهت بعد از آنکه از آن حکم چهارم و اشهد و اوكوا که باید که از آنها بجهت چون خود و فرزند
تسبیح کواهی که آن مابین نقد باشد و این نام را لازم نیاید امر باشد و از هر جهت جهت آنکه کس است که احدا
حکم شوند بر هیچ باز ناع واقع شود در کتب اعطوا غنم یا در ستر یا خبر یا غیر آن که بجهت حکم این آیه منصوص
جمله فانه من اهلکم بما لا یزکم و لا یضار باید که بر رخ رسانیده شود که البته نویسنده یعنی او را با کلاه
و ایضا در کتابت که فرایند و لا شهادت و کواه را خود رساننده بر قبولی شهادت چنانچه فاضل دانسته باشد این حق
شهادت شده بر نقد بر سستی کفایت از فصل قبول باشد پس اگر معادلها چنانکه بطور قش آنست باید که کاتبی بر بخاند
و از خود و از دست نویسنده و از حیانت در کتابت احراز کند کواه خیر خود باشد و فاضل دانسته

در یکدیگر و آنچه بگوید و بوقت شهادت از اقامت آن امتناع نکند و معنی اول الحمد و معنی دوم توبه و توبه و توبه
تغییر او را که بگوید ای محاملان آنچه را بر من کردم از انقضای کتاب و شهادت بگویم پس درستی که آن فعل من
منسوب است بگویم تا زمانی باشد که لا یخبر و خروج از طاعت حق تعالی بسبب و انقضاء الله و ستر سید از خدا و خوان
خدا را اختلاف بکنند در امور دین و دنیا و استوار است و بگویم و تعالی الله و معنی امر و خدا را شهادت
احکام خود را که منصف مصالح و میند و دین و شهادت و الله بگویم تعالی و خدا را بگویم جزای علم خود را است
بعد از آن میان میبندد چنانکه بعد از این نزد عدم و وثیقه است شهادت و دینی فرماید و الله تعالی ستر و اگر باشد
بر سر بعضی مسافر باشد و گویند علم منی است یعنی قول و در سفر باشد و گفتن و احوال و باید نویسد
که گفتن حق می کند یا نویسنده باشد اما اسباب گنایت یافت شود و فرجه آن معنی نوشته است که در بعضی فقر کرده
و فرافکر شده است بل مبتدیان محذوف از ای حکیم بدان اما فعل محذوف ای فلیخبر خدای را بل را می بیند
همین است یعنی مریض و در شتر و وثیقه ایست برای من که درین خود را از اینها نماید و در کفر العفو آن آورده
که در اینجا چند فایده است که اگر اینان عابر است مطلقا در سر و در حضور و در صورت عدم و جدا از کتاب و در
حضور و جدا از آن بدلیل فعل حضرت رسالت و حضرت یحیی که در در سر خود را در مدینه نزد یهودی و دلیل
دیگر اجماع است بر خلاف در حرار آن میت مطلقا دوام آنکه جمیع فهای اهل سنت غیر از مالک بر آنند که قبض در
بین شراست و مالک استخفاف با یجاب و قبول و قبول کرده و اول قول اکثر اصحاب امامیت و دلیل ایشان
آنکه مذکور است و سومین امانت است مضمون میت که با تعالی یا فلیخبر و نزد ابو حنیفه مصحح است با نقل این
از فیه و قدری چهارم و در آیه یا فلیخبر بر دین متنبه فرموده بر حفظ مال و عدم تبوین بآن بجهت دخول
آن در حیزه یتیم و اموال و مصلحت و در بین بعضی سبب آنست که مال توقیف بآن است بجهت جواز انکار بین
مانعیان یا زیاده و نقصان و درین نیز اشارت است که این فی باید که بمنی باشد که ممکن القبض نویسنده
پس این دین صحیح باشد بجهت عدم امکان قبض آن و همچنین دین است که آن امن پس اگر این دارد و بگویم
بعثت ابراهیم از شما که دین اند بر این را که دین اند و دل وی از حیات مدیون این باشد بجهت حسن ظن با او و
و بجهت آن اخذ من نکند از فلیخبر و الله ای او من پس باید که اگر آنکه انکس که این دانسته شده است
مدیون اعانند دام او را و انکار حق نکند و لیتقی الله و باید که ستر سید از خدا و ستر سید از خدا و ستر سید از خدا
و در امانت حیات نکند یا انکار آن و درین مبالغات است و نسیم و درین با امانت بجهت امانت و این است
بر و بزرگ ارتحال بآن حاصل کلام است که در آیه و الله است بر و جوب و ای امانت و التزام تقوی
در او و امانت بجامه و امانت و عدم تعدی و فلیخبر بعد از آن در حرمت کتاب شهادت و در جوب و ای

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خدا گفته اند حق تعالی باین آیه بیان باطل الی ان کرد و عیال از رسول رواست که هر کس این آیه بخواند صد مرتبه
و کعب چون آتش است حتی را سبک که طلب و دل نیست به گفته و بان غلق و نسک نماید و بر این عهد نگه
ال ان الله انما خلقه کما یستار الی ان تقدیر نموده و می از می باشد و حق تعالی باین حق فرمود و کما یصل
تا و قله و مبداء تا و دل ای منت بهات است و می آن بر معنی مراد الی الله مگر خدا می که آنرا فرود ستاده سبحان و
رحمه الله علیه گفته که چون قاری با سحر رسد باید که وقف کند تا راسخان فی العلم که بعد از این مدکور شود در دین
تا و دل داخل نگردد و بحقیقت خبر حق سبحان تا و دل الی علامت و بنا برین مراد نیست به هر جهت که حق تعالی در
داستان ابراهیم و اخضر ۱۰ موه مانند مد بقای رسا و وقت قیام ساعته و اسال ان والی اسحق فی العلم
و کس که ناست خداوند در الشیخ مخرج و جیش که علماء اهل ایمان و بر و آتی مانور ار ابو جعفر علیه السلام و از اسحق
و العلم عطف بر الله و می است تا و دل منت به خید اند مگر خدا و کس که ناست تا مانند در الشیخ بقول
سبک و علام ۸ سج و علوم بقول حال است از اسحق اصناف که ویدیم نیست به و سایر قول سبحان و ندی و اگر
تداوت و بقول جبران معنی راسخان و علم میگویند که انصاف کند ایمنت به کل هر محکات و منت بهات
عین سر قیام از و بر و در کار است و می این گوید و نگردد و باید بدین روشد الا اولو الالباب مگر صاحبان و
مهم و ذکا و فیه و صادره الی محول ها فیه از دانش اضلال و عو جله این مرجع راسخان است بحدوث
دین و حسن نظر و استاده با نکر راسخان نیز عالم از تبا و دل منت بهات و نیز خدا بخالی کتاب خود را بلع و جوی در ستاد
و انرا از الحاد و عیج و ساخته الا انت که بعضی خبر و تا و دل معلوم میشود و بعضی احتیاج جانی ندارد و نیز منافی
حکمت است که حق سبحان را رسول خود خطاب کند بکلامی که او داده و است او پس البتة رسول و اهل بیت او که
اعلم الناس از این عالم تر اند و بود که کجلیه عزت علم آراسته باشد از امتان او و می گویند که مراد از اسحق
و العلم حضرت سید اوصیا و سایر ائمه هدی اند و جمیع صاحبان و قاضیان و جمیع ائمه و علمای کلام و فقه و سایر
میکردند و این را هر که حق بگوید در نمود و بعد از ان از قولی راسخان نیز علم حکایت میکنند که کتاب
بر و در کار با معنی سبک شد که خود را بر و علم و دانش آراسته اند و علم عمل باین کار اند که می
بر و در کار با معنی سبک شد که خود را بر و علم و دانش آراسته اند و علم عمل باین کار اند که می
و است بجلال الله تعالی پس از آنکه ما را راه نموری چون جهت هر صاحب است و باید که در حق تعالی
و است حاصل که راسخان فی العلم که میگویند خدا می که از این عیال و کس که ناست تا و دل
و است بجلال الله تعالی پس از آنکه ما را راه نموری چون جهت هر صاحب است و باید که در حق تعالی
و است حاصل که راسخان فی العلم که میگویند خدا می که از این عیال و کس که ناست تا و دل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رسوسوسه ای است که در صورت و صفات و ذوات اند از روی محبت بر سر ایشان نهاده اند
 خلوت که در محبت معجزی و انانی که گورینه خبر میداد سلوک است و صدق و قنای و خلاق و خلاق
 الملوك و قوت اشتغال بفضیلت نفس و انصاف و اخلاق سبب تکلیف او در دنیا و آخرت است
 فنا در توحید است و تاساره هستی سالک در معرفت فنا متواکلی است و توحید توحید است
 مطلع فیض از لی طالع نکرد و دو کبر سر در کلام است و المستغفرین بالاستحار که تریک زوال قدرت است
 و ظهور نور خای روز است این فایده می دهد که چون متواکب و توحید بر سر است کل ملک و ملکوت مستغفر
 وجود و احد که خودی بود است زاین گفته صحیح شود و صدق انداختن حقیقت روی فایده و توحید کلام
 انجام اعطاء السراج فقد طلع العجیخا بهر و گفتاید شهادت اللم که گویای خدا این عجب و دلیل او
 بر وحدانیت و انزال آیات مظهره بانه معین گردانید که انکاد است خدای حق از روی توحید
 الا که توحید معبودی نیست که سر او اینچنین باشد در استیلا بر قول او و در که در هر چه از احد
 مسلم بهر آنکه در وسیع عالم علی الله و الله و الله را گفتند که این را از الله است اگر چه
 کوئی دایمان آریم اخبرنا عن اعظم شهادة فی کتاب الله بزرگ شهادت و شرفیه و حق و حق
 کلام خدا است که بلام نیست این آیه تبارک شد و قیامت که شهادت خدا حکم او است
 لا اله الا هو المکمل فله و هو مشکان نیز گوی و او در دنیا و آخرت و در دنیا و آخرت
 بر وحدانیت او و اولوا العیلم و خداوندان علم که می مانند خدای اوست و در دنیا و آخرت
 بر توحید با عزت انسانی و تقدس بی جهان بواسطه جلال و بیانی فاعلم و توحید در عالم
 او سبحانه اقامت نموده است با عقیده بعدی و در قسم از حق و حکم خود و در افعال و در
 جواز افراد او سبحانه بقا با القسط که منصف است بر هر حال که از انصاف فاعلم و توحید با انصاف
 نیست مثل بهر چه و در هر که با عجز عدم نیست گفتار و دنیا را اسحق و توحید با انصاف و توحید
 اولیه العلوم اختلاف است نزد بعضی می دانند و نزد بعضی می دانند و در میان و انصاف و توحید
 توحید صافی از علم حسن کاملی مذکور است در امیر المؤمنین علی علیه السلام است و توحید با انصاف
 علماء اسلام سلم و اقصی ابلی البیت علیه السلام و مقدم التیلا و توحید با انصاف
 کتاب پس از آنکه در بر او ولی باشد و اقتران اولی الطهاره و توحید با انصاف
 ولایت است بر توحید و توحید با انصاف و توحید با انصاف و توحید با انصاف
 که از آنکه از جهت توحید با انصاف و توحید با انصاف و توحید با انصاف

۱۰۱

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in Maghrebi style, which is mostly illegible due to extreme fading and ink bleed-through from the reverse side.]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script, likely from a historical or literary manuscript. The handwriting is cursive and fills most of the page area.]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تفسیر جامع البیان ارباب عباسی که در کچول این آیه نازل شد عظیم المذین نادو احر مناعلم
طبیات است که این آیه در تفسیر خود و معنی است و بعضی علماء تا یک سال را چون نجوم ماه و ششم غنم و
بقیه امثال این بابان را چه کرده اند و خود این آیه است نه گفتند اینها نیست لحم بود و حق تعالی تکلیف
این نمود و آنکه خوردن بر طعام یا بر عقیق و اولاد و حلال بود الا که اگر خورد است که علی نفسی
مکرم است که اندک عقیق برین غایت چون لحم یا و الدان و آن و بهشت انجان بود و که عقیق را
در جی عارض است و در آن که در آن و اسفاده با طعام و شراب که در دست دارم بر خود حرام سازم و عقیق
در دست است و گوشت و سینه است و از آنکه مطوعات و مشروبات و دست راستی و باری و وفا و بخت
و ... ام ساخته بود اینها عجب از اینها اجتناب نمود و گفتند فوریست بخرمت اینها که کرده است حق تعالی
و در جی است که اسنان مندی به بلکه عقیق اینها است در حرام کردن قبل آن فَنَزَلَ اللَّهُ الرُّسُلَ
فَتَنَزَّلُ الرُّسُلُ مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَشْيَاءِ که اینها را نگاه دار تا فانی شود اینها است آن فانی
تو اما التوراة و انجیل را فانی که فانی است و انجیل را فانی که فانی است و انجیل را فانی که فانی است
اگر فانی است که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است
و باید بدین و اینها است بجهت جود تعجب رسالت نیز از این احسان عظیم چه اخفست فوریست را
خوانده بود و بعضی چوین بودند از آوردن عقیق را که در آن فانی است اینها را در حرام و در حرام
حق تعالی یسیر که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است
از اینها است که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است
ایت شد که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است
خدا را فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است
کلیت بر اینها را جبهت فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است
طی است اسلام شود که در اینها است و در جی که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است
حق تعالی حلال کرده اند و در اینها است و در جی که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است
در آنکه صحت است که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است
خداوند حق تعالی فرمود که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است
انچه با هر دو است که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است
حق تعالی فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است و در جی که فانی است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از راه الهی و هم در آن مرتبه با مستحقان تبار میجوئد مُسَبَّحُونَ زود باشد که در کمال طوق کرده شوند
چونست با غنای بسیار و ثروت خیل مُتَجَلِّوْنَ ای چنانچه باین انسان با و زکوة و سبب حقوق واجب
از آن اخراج نگردد و آن فقیر است ایشان ۱۰۶ آیه باشد لَوْ كُنَّا فَتَنَةً در روز رنج این مسعود از حضرت رسالت
مهربان علیه الصلوة و الهیته روایت کرده که صدقه واجب با همه مال آشفته شود و دیگر نماند و دست زدن اهل را و در
معنی نصف الفلک و سیح غوم سات که زکوة نماند و مسیح ترسانند الا که حق تعالی باریان از ایشان باز کرد
و در آن غم و رنای که در موم است منع کرده است و سایر حقوق واجب از آن در عقب این فی فرامید و لَقَدْ مَرَّ عَلَيْهِ
ثابت است مِثْرَاتُ السَّمَوَاتِ و الْأَرْضِ میراث آسمانها و زمینها یعنی حق تعالی میراث کرد و از ایشان آنچه نمیکند
اندر بانیان و از آن اخراج نمی کنند در راه او مان و در کبریه ایشان را بدارد کند و همه ملک سما و رسی و مدحی و عیال
و مزاج منار حان او را میدهند مَتَّحَنَانِ گفته اند که میراث فی الحقیقت جز برای کسی که ملک کسی در آن میراث از او
ملک از نبوده باشد پس پس میراث با موال اهل آسمان و زمین بر وجهی است که عارست سب در دست
ایشان و محس حقیقت از آن خداوند است که ملک السموات و الارض و اهل آسمان و زمین میراث عارست است
او باز ماند درین سخن است رت سب مانکه محل را فی نفس الامر با مالیت سب بالی و بکری محل و در بدن نهایت
شقاوت باشد وَاللَّهُ يَكْفُلُكُمْ و خدا با آنچه و پس و میبندد از الحاق و است که جَبَرٌ و انانیت پس همه شمار
بر وفق منع و اعطای جزا و سزا و بد حاصل که منطوق آیه است سب بر افاق و مع از اما کسیش از آن که اموال
بعوض زوال در آید موت یا بغير آن از جود است روزگار چنان موجب و زرو و مال اوست و فراغت بالی و
ترتبه حال دیگران درین جهان و آن جهان چنانکه از حضرت رسالت علیه الصلوة و التحمت مروست که سخت
ترین مصرت و ندامت است که کسی را باشند و اخراج حقوق آن نمکند و میرود آن مال منتقل بوارث شود و منتزاع
از آن حضرت مانور است که مردی که از او نواب بها میفرستند و او را ضعیف است که نیم جبهه از او داشته
باشد بهشت نزود مرویت که چون آیه می فرماید يُفِضُ اللَّهُ فُضَا سَمَاءَ نَزَلَ به بعضی از یهود و انچه چون می بین
احطاب و غیره گفتند که خدا در او شست است که از آن قرض میطلبد و ما تو ملحق تعالی این آیه فرستاد که لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ
بدستی که تشبه خدای بی علم است قَالَ الَّذِينَ قَالُوا أَسْمَى آنها که گفتند أَنَّ اللَّهَ يَقْضِي بدستی که
خدا را نیست سبب و سخن أَعْلِيَا و أَعْلَمَ بدستی که بر سبب آنها فرمود که سَمِعْتُ فرمود باینکه بدستی که
بیمنی نظیر او نماید تا بگوید که در صحن أَشْيَاءَ اینها را گفتند و غیره اینها و عار را بخود استناد
کردند تا باینکه در آن جواد بود زیرا که این قول كَلَّمَ و فَلَمَّا سَبَّ بر آن گفتند و خدا او را سزا داد و بدستی که
همانکه کرده بغض فرمود و گفتند لَا تَقْبَلُوا و دیگر بگویم که حق تعالی بی سزا داد و بدستی که تَقْبَلُوا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نفس بخاطر البستان را بسیدین . ملاست . اما در جلد است فان تا با پس گوید که تو بر کنده از آن فاشه و اصل
و که در آن فصل آمده . که انحصار آنکه پس از آنکه از انفسان پس دست بردارید از انفس
آن که با بدستی و حد است بسیار بر حق شوند از حقوت بود که گفتند که آن که همه را با
نور کشند گویند ز دل این است حقیت بر او حق و حقیت زمانه از حق بود و بعد از آن جسد
و نسبت که مراد بواسطه سبب جدا است از آن بلطف اندک و نوزاد کند معصیان را و زمانه است و غرض است از این
و معنی است پس نیست که از آن در اول امر بود پس اول از حقیت بعد از آن جسد بعد از آن جلد
پس از آنکه بگوید که حقیت است که قبول نور بر حق خانی است که اگر چه قبول نور در آن
بر او بسیار است و اینست معنی از آن که در اول امر بود و نوزاد کند که در آن حقیت
و الا حقیت هر چه حقیت حقیت است که قبول نور در آن که در آن حقیت است که قبول نور در آن
در حلقه که در آن حقیت است که قبول نور در آن که در آن حقیت است که قبول نور در آن
مومن هر چه حقیت است که قبول نور در آن که در آن حقیت است که قبول نور در آن
باشند و در آن حقیت است که قبول نور در آن که در آن حقیت است که قبول نور در آن
شیطان می اندازد و متاع شهوات می شود تا جایی که آن که در آن حقیت است که قبول نور در آن
که برای کسی که از آن حقیت است که قبول نور در آن که در آن حقیت است که قبول نور در آن
فوقیه از آن حقیت است که قبول نور در آن که در آن حقیت است که قبول نور در آن
احد حقیت است که قبول نور در آن که در آن حقیت است که قبول نور در آن
باشد از آن حقیت است که قبول نور در آن که در آن حقیت است که قبول نور در آن
یعنی حقیت است که قبول نور در آن که در آن حقیت است که قبول نور در آن
و که او را بر حقیت است که قبول نور در آن که در آن حقیت است که قبول نور در آن
الموت بعد از ظهور علامات موت باشد تا آنکه روح او در حدیغ غره اید بزرگان گفته اند که چون وقت
حلول اجل و زمانه نزول مرکب معلوم میست پس نفس ادم افرقه کردن و اید و حقیت است که قبول نور در آن
بودن خلط احتیاط نفس است که قبول نور در آن که در آن حقیت است که قبول نور در آن
توحید از آن حقیت است که قبول نور در آن که در آن حقیت است که قبول نور در آن
و حقیت است که قبول نور در آن که در آن حقیت است که قبول نور در آن
و حقیت است که قبول نور در آن که در آن حقیت است که قبول نور در آن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عبر علیٰ حیات کثرت ارتقاء، کہ علیہ کائنات و خلق و موجودات از اقسام
خاک تصور آری و انرا غیر جمیع مطلقانہ، نہ مقصد و یا نتیجہ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و خلاف مرد و زن مهر خیزد و جنی که محذوف است بقوله فوق آیه سابقه و اضافی متعاقب بطریق محبت انکه می افست
می اندازد و جن فایده او پس بر آنکه اندازد برای ختم نوزاد است آن حکما من اقله میبانی که صلاحیت
حکومت داشت باشد از بقیده مرد و حکما من اقله ها و میبانی دیگر که صلاحیت حکومت داشتند باشد
از بقیده زن زیرا که اهل عارف اند بجان زوجه و یکسب صلاح اینان و محبت و اگر هست اینان و دیگر
این محبت عطف و ذات مستوجب است که زوجه اطاعت قول اینان کند و حکما من اقله من عطفی نوزاد
جنی ان یزید اگر خواند حکم اصلاح حاصل از ان کار و زوجه بقولی الله نمازگاری افکنند خدا
بعد از میان ثوبه و ان یعنی حکم قصد اصلاح کند حق تعالی بحسن سعی اینان افعال موافقت با بدین امر و
ان الله کان بدین که خدا است علما و انا به صلاح زوجه با جمیع طبقات خیر نگاه اند مقاصد حکما من از
بهر جزئیات و چون بر ظاهر و باطن عالم است پس بداند که چگونه رفع نقایق کند و افعال و فایده و نقایق اختلاف
و عدم اجتماع برای واحد پس گویا زوجه چند اختلاف بکند هر یک در شرفی و جانی اخلاصی بعد از ان امر شود
نموده که و اعلم و الله و خدا را بوجه است پس نشانی باشد و لا فخر کما یومئذ و انما یزید و یزید بوی جز از انصاف
و غیر ان از ترک حق و علی و یالو الدینی و شکوی کند بدو و در خود احسانا شکوی کردنی بقول اصل و بدی
القرنی و بخوبی ان و البنا فی و یانی بر ان بدینواری و سازگاری و التماس کن و بدینواری که بر قدرت
تا در نباشند بصداقت و زکوة و الحیا بر ذی القربی و همسایگان و نشان که بر حق تبار دارند
و اسم حق و است بفتحت و مرمت و الحیا بر ذی القربی و همسایگان یعنی آنکه خویشی ندارد و یا انصاف
دور یا همسایه کاف و حق تبار یا همسایه مقرر کرده اند و در بعضی چهل کزوان تمدنی تبار را اراده و حق
بایشان و دفع هزاران سال مردیت که بهشت نرود و بنده که همسایه از سر او آئین نباهت و در حق
که مردی نزد رسول خدا اند و گفت یا رسول الله فی همسایه بر همسایه چه چیز است فرمود که از حقوق او اند
که اگر ترا بخواند اجابت کنی و اگر در ویش تو دست گیری او کنی و اگر فرض خواهد بدی و اگر خری بد و رسد
ثبتت کوئی و اگر مصنی با و رسد نفرت او نمانی و اگر بر و دینی زده اش حاضر شوی و او را از بخانی بعد از ان
فرمود که همسایه طایفه اند یکی است که او را استی حق سب بر تو و یکی را دو
و در و همسایه مسلمان است که او را عطف و لب باشد با تو و حق تبار دارد
فهم حق اسلام و لکن دولتی دارد همسایه مسلمان است که حق همسایگی و حق اسلام و این دارد
همسایه مشرک است که از اهل کتاب که به حق است یک دارد و بعد از ان انحضرت فرمود که هر که بر من
محبت میکرد در حق همسایه تا آنکه کان بر دم کلام من میراث با و رسد و انضا حب بالحب و شکوی

سید با هر دو معنی است یعنی تو آمدی و در حق سرفرازی با هر یک در مقام علم و قیل المراء و شکوئی با وجود
تو دوست و بنادار الی یوم یا یس و این استقبل و بار بگذران عرب الرجب در شهر خود یعنی نود و باستان و باهمانی
بر قول ابن عباس و قدما منکلت انما نکره اند که در دست امیر المومنان الله بدستی که خدای لا یخبت و دست
اسب از دست کسی که از آنکه در حدیث الاحرام و مسلم که نیک دارد از افسار و بسیار و او همان و اینده که با
ایشان شکوئی که گفتند من نازده خود است باید که نفاخ کند در میان زحماتی الی او می رسد و زبا حسان با خلقی در آرد
تتمه ایام المومنین یعنی در موم که احمرن محی حول خداوند و الصلوة و المملکت ابانکه ما یبیا و ارید و بر رستان را
نیکو و اشته و شست که این ایام و متضمن بیان ارکان اسلام و بنسب بر مکارم اخلاق و بر که در آن نیز نموده
چنانکه می داند و گفته که و همچو که حق عز و کتبت او را می گرداند از مواضع تسبیح و او را راه نماید از علوم علم و بعد از این
بسیار است از فواید کمال بخشه افکار و با و الذلک بخلاف انما از که خلیفی در در نزدی دست ندارد و صای المیزان خلیفی بی
و در مدتی تو آمد بود که وصول با صلحه است و جمال محدود ای تم اقی کل ملامت بر می آید که انما بخلیفی کند با خیر
حق تعالی اسما عطا فرمود یعنی از حق تعالی که می کند و یوم و غیر آن و انما یزک الشاکس بالبحل و امی که می میرد و بار
بخلیفی می رسد و حقوق واجب آن و می شود و حق تعالی ما انهم الله انهم الله و دست ایشان من صلحه
ایشان خود که آن غایت و سزاوارده ملذذی و مستحق اند به بر سر و انهم الله و انما و کرد و لقا فری برای کسانیکه کافر
هست اند و ای حقوق آن نیکوید و اسهای عطا ای حق می نماید خدا ابانکه خلیفان عذاب خود اگر کنند که عذاب و در حق
از تعدید هر دو بیت که این آیه در بار کسی نازل شده که بعد از خلیفان که بعد از اهل کمال سلم و اولی
است که این جمیع نوع تعظیم کند از فواید و علمی و غیر آن در هر سب که روزی عزال چنین جامه فیه از خضر مصری
پوشیده بود و آن یافت می شد از خانه بیرون آمد و از بر مردان سود دیگر پس از آن نیز شد سب این از وی توان
کرد و لقب خواست و قول رسول را کار بدم که موم که چون خدا برده مع و بد و دست دارد که از آن وقت بر روی بند
و الذلک خلفت بر الذلک بجلول می حق تعالی دست مبدار و انما که یقفون اموا الله نفق کنند اما می خود
سر یله الناس برای دیدن مردان و اهل عمارت و احسان تو دما زمان حسین ایشان که بنده باطل است بر
الکافر یعنی او ده سالیم عذاب همین را برای کسی که افاق می کند احوال خود را بگذرد و یا که یقفون و می که روز از
روی هیفتم الله بخدا می و وحدانیت او و لا یلیوم الاخر و می که روز و بار پس که باست است باجهت آن که در
انفاق و تعدد و بر وی الی و ثواب اخروی کنند و من یلی الشیطان و می که باشد و یوم من یلی البس و یوان او
که فیه نیکایی بدست من است و او را البس و البس داعی است بکفر و معصیت که مودی بنان و عذاب جنم است و عذاب
در سبیل توخ و در موم که اینان غیر ما نیست و ما از علیهم و هر چه بودی بر کاران یعنی بر زبان و دینی مرآتانی را که

[illegible]

هذه الأرض بستان . معنی دفع کنند است از او خاک بر بالای ایشان بر زمین چون مردگان و ایشان را
برگزیده است زنده که قال و جعل الجاهل البلی کنت . ای ای که نهیته ، از آنکه مخلوق نمی شد و فلا یکنون الله
و بنو سید یعنی تو در نماز نشد بر آنکه از خدا بپوشد جل بگامضی را زیرا که انبیا و ملائکه و جوارح و مکان و زمان
بایشان گواهی دهد گویند که تو در لوی شوی معنی آن است چنانچه فرزند شد و چون حق تعالی در آیه مقدسه ام
بنده گان نمود و معاد در عذاب ال ذکر الکبر و العز . ایها الذین آمنوا ای کسانی که گویید ای خدا و رسول
لا تقبلوا الصلوة ردی لمنه یا یعنی مرکب نماز مستود و آنکه عکاسی و حال انکسالات ، مشید از غم و سیر
مسکرات ، و اگر در روزی جمعی صحابه در حاضری عده ازین خوف مشبه بهما استعمال داشتند و در آن
زمان حاضران از آن مستم ایشان رسیده و نماز برهماستند و امام السال لعبد الرحمن بود از غایت ساد و در
روزه قادیان خوف لارانه در چهار موضع مختلف است خوف میوای آن بارل سده که در وقت عبادت سکوناف و زوای
مناجیه حتی ثقیل و وقتی نه بیدارید ما نشوون آن جررا مشکوید یعنی میخیزند ز نماز و محتفل شوند که خطاب لغوی
و جاب که رفایان مسودین بر بعضی حال دارند که در وقت نوبت نماز در وقت حال یا بعد از وقت عبادت و خوف
ما نه نیز از مستی هوا بپوشیده و اندیکه به میکند و استامسب که نمی ماکه میکویند که المصلی حاجی بره و لا حجب و نیز
منوید بهار و فنی در حبس باید و مخفی نفس عکس است بر قول و انتم ساری زیرا که جمله امید ، موضع عبادت بر حال سیر
الکحاف و فی سبیل کار و دلال ، استعد در راه می مسا و باید و متار آب خود که در آن محل بنشینم تا زمانیکه گذارد
و رضا و می گوید که آن متناقض بقول و لایحاص است و انما احوال فانه قال و لانه بوالصلوة جنبانی فانه الاحوال
الافی اسفر یعنی در هیچ حالی از احوال ماکه برید و فی جنب باشد که در سحر که بول آب بجا بنشینم کرده نماز مقبول
نویسد و با این است تعقیب این بکار می رود و اول بود که الامی غرض صفت جنبات است ای غیر عبادتی سبیل حتی
تغشیلوها انکوش کند عبادت بی سبب از قبول الصلوة در حال حجاب است بی زریک نماز مستود و انکوش کند مکرر
و فیه عدم و جدال آب در سحر که آن نیز نمید و عرض از آن عدم قدرت است بر استعمال آب خواه در سفر یا در غیر سفر
چون آید در بعضی اسفار واقع شده ازین جهت بود عاری سبیل و کزنه مراد از آن عدم قدرت است بر استعمال آب
مطلقا ای که را و از آنجا که سبب در کسب جد و غش و انفسه که اگر با سبب در وقت حجاب صرفی حال آن
مرا و میارست که در آن خوف استعمال آب باشد به در صورت و این آب حکم فاقید آن دارد علی سبب و انفسه
بر حجاب شود و در سحر آب نباید و اوجه احل منکم ایبا بدی که ارشام من الباطل از حد نیکه جز آن بی آید از حد سبیل
الامنه المشاویس کرده با سبب زمانه از این گایت است از غیور حنفی ای حج علیه ان میست و حجاب و حقیق
و نیز حجابی مرا و بپوشید و غیر از بعضی و علی نماید با زمانه فاقید و احاد کسب نیا ، نیاپ رایامه و نیا حجاب

[illegible]

در غفلت شاکر بود اندر و شایسته اخبار نمودند و بعد از آنکه ایشان را مطلع ساختند بر احوال ایشان و بعد از آنکه ایشان را
مطلقات شایسته را پس از ایشان بر چند باشد که حکایت ایشان را به دست نرسانند و افسانه و تخیل را از ایشان دور
کافی و بسنده است خدای و حق در حالی که دوست شماست و منوی امور را و حق با الله تعالی اولسند است خدای
در حالی که یاری دهنده است شما را در غفلت پس اعتماد و در کنید و گفتار او را و اعتماد و در حق و مستقیم خنده است مستقیم
و استخباره ایشان را پس در چنین حال بود و الذین او تو یعیبا من الکتاب و بیان ضلال ایشان بعد از
ایزد و در حق و بعد از آنکه تا آخری نماید من الذین یأذون العجمی ان یسئلوا عن اشیاء من الدنیا و الا ان یسئلوا
مستحق است و اندر یحرفون العلم فی که اندک که تا را و غیره می بیند از اعین مکرر است لکن ان افراد
تحریف صحت می رسد و اجابت یزان در موضع آن در راه آمده که هر که از یهود و مجوس از اجنبت
آمدند و از امری که گویا کرده بودند جواب ال حضرت را بقول تلقی نمودند و از مجلس آن حضرت که معروف
شدند در آن کلمات بزرگات و در انصاف بی مسامحه و لا جرم حق تعالی برده از روی کار ایشان برداشت فرمود
که در تمنا می بود سخن از صاحب منی از مواضع آن تحریف می کنند و بقول و میگویند از روی عناد و سمع
مستقیم قول ترا و گفتار و افروزی که دریم مرزا گفتار ایشان را می کنند به شدت عناد و استکبار که در مسخره و تخریب
که اهل را خط و افکار ایشان می کردند و بعد از آنکه در زمان مقال ایشان معنی گفت و لسان حال ایشان
بر بعضی ناظم بود و در کتب بسیار که او کتب علی صلیع و بنود در حالی که غیر نشوند و باینکه این کلام احتمال
طرح و در ذم را در ذم ایشان این بود که استند در حالی که استناده میاد و کوش و بجهت کری یا صوت
و در حدیثی که از ایشان است که در حدیثی که استناده میاد و کوش و بجهت کری یا صوت
باینکه این بود و در حدیثی که از ایشان است که در حدیثی که استناده میاد و کوش و بجهت کری یا صوت
در حدیثی که از ایشان است که در حدیثی که استناده میاد و کوش و بجهت کری یا صوت
کن و باینکه این بود و در حدیثی که از ایشان است که در حدیثی که استناده میاد و کوش و بجهت کری یا صوت
یا صبر یا بیعت که آن یکدیگر است و در حدیثی که از ایشان است که در حدیثی که استناده میاد و کوش و بجهت کری یا صوت
تقریب به در حدیثی که از ایشان است که در حدیثی که استناده میاد و کوش و بجهت کری یا صوت
باین وجه که مان اظهار را و توفیر و اگر ام میگردند و در حدیثی که از ایشان است که در حدیثی که استناده میاد و کوش و بجهت کری یا صوت
مغضول مطلق فعل محذوف است که ای یحیی که جانی بی سجد بر اینها و جو داین و گفتار و غیره و در حدیثی که از ایشان است که در حدیثی که استناده میاد و کوش و بجهت کری یا صوت
و گفتار و غیره و در حدیثی که از ایشان است که در حدیثی که استناده میاد و کوش و بجهت کری یا صوت
و گفتار و غیره و در حدیثی که از ایشان است که در حدیثی که استناده میاد و کوش و بجهت کری یا صوت

[illegible]

[illegible]

باینده سخن بنیاده و اعدا و احیاء و ظهور با کینه و بی کینه ای را بخود نسبت می دهند چنانکه مغفول است که جمعی از بود افتخار نزد
حضرت و سالست بنیاد آورده و گفته اند که این کودک را هیچ کس نیست حضرت فرمود که اینها بیکباره اند ایشان میگویند
بدروغ خور و دهن بخوابی موسی که مانند در بی کینه ای مثل ایشان بود زدن کتانیان است بار بار و در زمین میزدند و در دوازده
شب محو میکنند حق تعالی فرمود که ترکیزه شما را را اعتباری ندارد بلکه الله جل و علا تعالی میفرماید که حق تعالی
باد کند و با بسا بد هر که را بد که مستحق آن دانند این غصه سب را که ترکیزه حق تعالی معذرت سب نه ترکیزه غرور و او عالم
با آنچه مظلومیت بر آدمی از حسن و فحش اندازم ایشان همه در محبت عقاید ایشان و ترکیزه کمال مومن فرمودند
نیک خدای ایشان و اصل ترکیزه حق تعالی جزیری است که سفیه باشد و لا نظام مومن و ستم رسیده تو اینها شد
بدم باغوب ترکیزه گفتن بنیاد حق تعالی بخدا درشت خفیف و در دهی قلیل انجرب است که در بطن نوازه سهم و فوج
سر نظر است و نظیر ایشان و بر بر تقدیر این غریب المنزل است در حفات و مفعول دوم و مظلوم سب و احتمال دارد
که ترکیزه باشد ماضی معنی است که ایشان مغفول ترکیزه تو اینها کتید از روی عدل بدون نظر بنیاد و در آن
و درین دلالت است بر تنزه او سبحانه از غلط انظر بنیاد محمد بن بود آن که از روی عداوت کیف بفرمود
چگونه افزائی کنند و بی سنده علی الله الکلیات بر خدا دروغ را یعنی اینکه گفتند که کتانیان شب و روز را
می آمدند و کفای الله و بسنده سب آن افزا انما مبینا کتانی طاهر که ائمه آن بیجا پس بودند سب یعنی همین
قدر کافیت در عطف است که مستوجب عذاب است آورده اند که چون حکم الهی با جلای بی انصاف صادر شد
حسی از ایشان چون کعب بن اشرف و وی بر اصل و غیره ماست کس از ایشان قوم بکار رفتند و ابوسفیان
و انجاء او را بر محاربه با حضرت و اصحاب و مخبر پس کردند پس کعب و ابوسفیان باقیه آن سب است احرام در آمدند و در
پس کعب انصار حرم سینه را به او را خانه جاسیده بیا آن غلط و شداد بر جریب و اولی جلال اسلام اهل
سوکند یاد کرده چون بجا مترتبه نشسته در مجلس بعضی از قریش از رؤسای آن ماب پرسیدند که شما اهل
کتانید و ما نمیگوییم بطریق ماکه زیرا این حرم را میزانی میکارید بعد از تصور میداریم و طواف الی می فرمایند و
عبادت اصنام بطریق ابایی که ام خود مغفول می باشیم بعد است اقریبست یاد و نه خود که درین وقت احداث
کرده است و بدعت را درست نام نهاده و دین بدر آن مارا میداند و مارا کاف و جاهل میخواند پس در آن
بعد از آنهم بپنجه گفتند که در تمامی ترست و این شما با سینه را ابوسفیان گفت که بر اعتقاد شما و فحی اعتقاد
فولکم که کتانیان ما عده کتید خود آن هیبت و طاقت را کتانیان فرستاد و در سجده کردند حق تعالی لعنه
کفر و زندقه ایشان فرمود که و الله و این نمی نگرانی الی الله و اولی تو می خواند و مارا کاف و جاهل میخواند
الکتاب همه از نوریت بعضی کتانیان اشرف و اصحاب او که بواسطه عداوت به مرگمانان با کینه می کردند

بالجبت والطاغوت بین دوت کمره نش راست جنت در اصل اسم صفت بعد از ان مستقل
که در هر معبودی بجز از سجده است از خود میرود و شجره دان و شیطان و طاغوت را اطلاق
می که چند بر و باطل شده اند معبود و غیر ان و نیز در صحفان جنت نفس اماره است و طاغوت از روی
او و طاغوت و میگویند ان هودان للکفر و ابرای کافران یعنی در حق الشان میزدوی
اجتهاد هودان این دو کفر است اول کفر بی هدایت الشان بیشتر است منی الدین امنوا
از ان تا که ایمان آورده اند یعنی سوره احزاب و سبیل از روی دین یعنی راه یافته تر اند در دین
و دین الشان قائم تر از هر و طریقی الشان نزدیک تر به سبیل دین بسبب نعمت انست که دین مانند طریقی است
که مود، بضم ص و او لک اگر و معصب الدین آنانند که بخاری تمام لعنهم الله دور
که و سبب خداي سبحان را از رحمت خود و من یلعن الله موبکر که خدا بر اند و دور ساز از رحمت
خود طاس بجلد انصیر کس بیای تو عا و را را می که در نه عذاب کند از روی زبان بشاعت او
بکشاید یا در دنیا و آخرت با و لغز رساند پس بیان بخی و حسد ایشان میکند که بدترین صفات قبیح و اخله
ردیست ام که خدا یا یهودیان راست ام منقطع است یعنی انکار است از انکه ایشان را قضی از ملک باشد
یعنی انت الشان از قضیت من الملك بهره از پاشایی نامردمان تابع ایشان نوزند و را بخیر نمایند و زعم یهود
آن بود که ایشان را ملک نبوت از غیر خود رسوا و از زنده برین سبب از متابعت عرب تنگ داشتند و می
گفتند که اگر معصب ملک داری و حکم رانی و بفری با خود رسید تو بفری فرمود که الشان از ملک بهره
نفت و اگر بغرض از ملک و مال بهره مند شوند تا که ای آن هنگام که لا یوفون الشان من یهد مردمان را
یعنی بانی مقداری که بر پشت دانه فرماست این اخلاق است و شدت مسالنه در شرح و بخل الشان که در
وقت بادشاهی بر فقیه مخایف دارند پس حکام نمک می در دوش و مذلت و خواری پیدا است که چه چیز
بکس دهند و رست از ایشان اصحاب مال و سببش و قصور مشبه بود نه بخی بلکه ملوک می باشند با وجود
کثرت اسوا لگیری بغیری نمیدانند بلکه اذاری و یوفون عمل نکرد به حجت انکه هر گاه واقع شود مسان
نا رصل بهار است که انهای آن لایب از عمل بجه اعتبار و اعتماد و لطف آن بر ما قدم بخی کا طست و
اخرات آن چون متوسط و متاخر واقع میشود یعنی میگردد و اذاری در مصیبت در حکم تا بیکانه قیل
من یوفون الناس غیرا اذ اصاب کل حق بفری فرموده مثل آن بخل و حسد بود در دم محبت انکه
بر هر صفت نه بد اند از ایل اند ام بجهش و ان الناس از انهای اخراست انسان یعنی که
اینها بر دانه و نه بد است حسد می بر بند بر مردمان که قبایل عرب اند و یا به خو و اصحاب او

عَلَيْ مَا أَشْهَمَ اللَّهُ بِرَأْسِهِ، زاده است براسیال مرتبه فضله از فضل خود که آن نبوت است
و کتاب و وصفت و اعزاز و تعظیم رسول البیتان و گفته اند که در اذن نام حضرت رسالت
و نبوت است و عرب جمع را بر واحد اطلاق می کنند کافا ای بعد از ابراهیم کافا ای امت او در تفسیر
اهل البیت از امام محمد باقر مرویست که هر یک از این محمد است. آل محمد و یا سیدان که حدیث نزد بر
نبوت رسول و ریاست آل اطهار و فعل انصاف یعنی که اعطای که ایم آل ابراهیم و اولاد ابراهیم
را که متوفی و داف و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله الکتاب کتاب خیریت و نور و انجیل و قرآن و الحکم
و عظم حلال و حرام و انقیاد و اذیم التنازل و اعطای با دستهای بزرگ که نبوت سب مملک
جناب یوسف و داود و سلیمان و داوود و عیسی و محمد باقر و در هر که مراد از آل ابراهیم محمد صلی الله علیه و آله کتاب
و قرآن و از حکمت سریع و از ملک عظیم و از مرتب تا قیام قیامت فخرهم پس از یهودان من امن
پس ایمن است که ایمان آورده مجرم و از ایشان من صدق گسی است که اعراض کرده عنده
از ان حضرت و صدق نگردیده نبوت او و گویند که ضمیر راجع به آل ابراهیم است یعنی امت ابراهیم یعنی بوی
کریدند و بعضی دیگر تصدیق او نکردند مانند امت نوکری بحکم و پندیده است و در رخ سعید در عالمی که
انشاء و خسته شده است برای عذاب کافران یعنی اگر طرفی عیبت، در دنیا اثر عیبت بایشان نرسد
بر رویا و رخ برای ایمان کافایت پس بر سبب استیجاب در تفسیر تفصیل عذاب انسان مع ما بدان ائله
فهر و ابراستی را نامده و پسندند حق را و نکرده و بدیهه با کتاب لامل وحدت با بابات قرآن با معجزات معجزه
معروف فصلی که در باب است که در ایمان ایشان را بر او رانش و چه انش کلمه ای صحت هر کاه که بخند نمود
یا بوزر حلقه و مردم بویستهای ایشان بانش بکنایه ببل کتب ایشان را یعنی بویستهای ایشان را بخلو و اغیرها
بویستهای ایشان را بخیر و پسوند شده باین وجه که ندای سازیم از ان اثر احرار را تا خود کند احساس سوختن
آن کافا که لعل و قوا لعل اب تا پیش عذاب را میزنند و عذاب را می بایستد و ولایت که مردی
ان آیه نزد عیسی الخطاب خواند گفت اعاده کنی و می گفتم نمود معاذ جعلی گفت که تفسیر این آیه نزد من است
عمر فرمود بیان کنی معاذ جعلی گفت در هر ساعتی صد بار بویست ایشان بدل کنندم گفت من نیز از رسول ندا
چنین شده است که آن الله بکان بدرستی گفت خدای عز و جل غالب که کسی او را از تفسیر کفار منع تواند کرد
چنانکه و اما بصورت و در خیال بر در رحمت بعد از و عهد کفار و در عهد ابراهیم و فرمایند که و ائله و انوار
و اما که و بدین معنی از رسول و ائله و الصالحات و بجای که برین طاعتها و در میان سنن خلعت
که در ایمان ایشان را بصورتی بویستهای که مرود و معنی آنها را از انند در حدیث

مالک و قضا و کما در آن زمان مومنان در آن اقل ایستادند که ای ناکید غلبه است من زمانه
را از آنست که قضا و کما در آن زمان مومنان در آن اقل ایستادند که ای ناکید غلبه است من زمانه
حقیق و عاصی و جمیع احادیث و در و نقل جلیله و در آیه الیتنا را غلا ظلیلا و رسالت
بایند که مافاب از آن مایه و در آن عرب و اعراب و است ساری باشد که آن سایه را اعظم و عاصی
سعد است این ظلیل کنایت از ایا و از ارمی و در آن مکه مدح و ستود و مخرج نمی میگویند چون در اینست افشا
میت که حرارت آن متافذی متونین ظل چرا باشد و فایده او حسنت و نزد محققان ظل ظلیل از حرارت عاری
لی و عاصی از دشمنی است و بعد از آن مادی امانت و حکومت که موجب انتظام معاش و استیلا
و بعد از دست بی فایده است الله یا مکه که درستی که خدای را بداند آن تو و ذوالامانات انکه ادکبه
امانت ما را الی اهلها بسوی امانت و اذ احکمت و دیگر امر میکنند که بون خواهد که حکم کنید
بنی النکاح من میان مردمان آن حکمتها یا لعل الی الله حکم کنید راستی و انصاف بود که بر بنی نیت
باشد ان الله بدستی که خدای تعالی بگوید که بگوید و بدستار بداند آن که ادای امانت
و عدل در حکومت سب اصل کلام نعم ثقیلا تعظمک یا نعم الله الی تعظمک است پس مضمونست بنابر تفسیر
مفهوم نعم است و موصوفه بگویم با مرفوع است بنابر علی بن ابی طالب و مخصوص بدین که ذلک است محد و است که آن
مورس است از امانات و عدل در حکومت ان الله کان بدستی که خدای تعالی شنوا با قوال و احکام
شما بصیرا بنیای می کنند از امانات و عدل در حکومت در سب نزول این آیه مفسران را اختلاف
در گفته اند که چون حضرت رسالت مرتب فرست که فرمود عثمان بن طلحه در کعبه را بست و بر بالای
بام آن رانده از دفع مضاعف حضرت رسالت امتناع نموده گفت که اگر میدانستم که محمد رسول خداست منع
نمیدیدم امیر المومنین علی و بر بالای بام کعبه رانده دست او را بچید و کلید از دست گرفت و در را بگشود
حضرت اندرون در آمده و در کعبه نازک از در چون برون آمد عباس اناس نمود که مفتاح را با و طلب
نمای تا مباحثت و سبانت هر دو فلق با و داشته باشند این آیه نازل گشت حضرت امیر المومنین علی را
فرمود که برو و فلق جنان بده چون امیر المومنین بفرموده سید المرسلین مفتاح پستان را در دست باخته
نمود عثمان گفت ای علی اول بعث و اگر اه کلید از من گرفتی تو مرا بر انجا بندی و این آیه الهامیت و
علامت می نماید فرمود که این فلقی در شان تو نازل استی فرمود از قرآن پس این آیه را خواند عثمان صریح
شده که سید بر زبان را در این الحان خبر من مبطو نمود و گفت حکم او صحیح است و آنست که سیدانست کعبه

و را در این باب باشد چنانچه نام و در مصالح کعبه در دست این قوم است و محبت کثر اعرافان فرمود که داشت
 مشتق از زمین که حاصل میشود از حسن خلق محبت یحیی بن و اجابت که مستمسک بر این صفت باشند هیچ برادر جبرام باک
 خیانت و تعدی و فوطیط با مال اسباب حفظ امانت و در استیفاء در امانت شریعت ماسد در دست با علم ملک
 با مکتب پس اگر ممکن باشد و امانت نماید خاص است و الاطلاعه اعمده غمال است آن محمد صورت و از بدی امانت
 که جابر کسی را در ملاجانه خبر اندازد و پس واجب است که از این اعلام آن نماید با ملک یا افعان نماید
 و در آن کند با ملک و دوم اختراع معصوب از خاندان سبتم افند و دیو از صبی یا از مخمول بجهت ترفیع
 آن در دست ایشان و مصالح امانت و رتب فقه مظهر سب در اسباب نزول ذکر است که حضرت خیر البر
 خالده بنید بر سر بر امر کرد و دلیلی را بر امر را با دی و سنه رجم که خالد قاصد انشائی بود در جریانه کشید
 و یکی از ایشان که مسلمان بود در نزد حار آمد و گفت که مردم قبیله را در نمودند و من با ستمکار ایالت در منزل
 خود ماندم اگر اهل اسلام مرا در سنگی می نمایند اینی باشم و در آن گنم و الا با پای کبر در راه نهاده بخانی روم
 می راورم اما ان داد او را بر فرموده عمار در خانه خود ساکنی شد خالد باید از لشکر لغارت و مبارای ان
 قبلا امر کرد و ایشان نیز از بن مستام کسی را یافتند پس در اسرار و عمل او را در سنگی کرده نزد خالد آوردند
 عمار و محمود که او مسلمان است که فرموده من در امانی است خالد گفت که از درس دوری نماید که با وجود امر
 لشکری می شود و اجازت او کسی را مال دهد و گفت که میان خالد و عمار بسیار شد و چنانکه بیعت بنیاد آمد
 صورت حال بعضی رسانیدند سعد عالم صلی الله علیه و سلم امانی عمار را بر قرار گذاشت و بی فرمود
 از آنکه غیر این بدین صورت با او کسی را مال دهد این را نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای کرمی
 که گردید بکنند أَطِيعُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا الْوَسِيلَةَ إِلَى اللَّهِ وَابْتَغُوا الْوَسِيلَةَ إِلَى اللَّهِ و در آن رسول او را در حکام
وَأَطِيعُوا الْأَمْرَ مِنْكُمْ و اطاعت خداوند امر را از شما می امرا می سرای که حضرت رسالت تمام اختیار
 حکم بید ایشان داده باشند معصیت او را در قوله اولی الامر منکم جمله قول است که ای ائمه ایشان امر اند و نزد
 جمعی دیگر الخیال علما اند زیرا که در جمیع احکام مرجع تعلای کرام است و در فتنه تاریخ بین الخصاص بر همه یقین
 اسلام بولیات و اصحاب امامیه از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده اند که اولو
 الامر از من ال محمد از حب الله اطاعتهم بالاطلاق کما اوجب طاعة رسول یعنی بدین رستی
 الامر امامیه معصومه اند از ازال محکم حق تعالی اطاعت ایشان را واجب کرد و انید بر همه بندها که هیچ
 واجب کرد و انید بر همه طاعت خود و طاعت رسول خود و بر همه مطلقان و مطلقان که حق تعالی واجب
 گردانید امامت احدی علی الاطلاق مگر که او را با جمیع است از همه مطلقان و مطلقان که حق تعالی واجب

از معصومین باشند غصب یعنی بیایه بر راکب حکم غیر معصوم در مقابل خطاست پس معلوم شد که ولایت حضرت
امیر است و آنرا زوال می و نه است نفی از بر علو رتبت بر عدالت ایشان و اینکه تفسیر اولی الامر بامرای
سر ایام کرده از پنجمین خاندان ولید و مانند او منع کرده اند از تخصیص اولی الامر به جوانان و حضرت زرا که از طریق
سعد و سی و نه پس چون حضرت رسالت خالد را بهی حوزة دستاورد این از دعوت گشت باسلام و
تعالی ایشان می نمود و حاله تیر با بال فیل رسید بواسطه دشمنی که با ایشان داشت بر خلاف قول پیغمبر
که آن جهت نزد خدا و رسالت نیز از انکه خالد بن ولید کرده است از محاربه بی غیر پس اگر تفسیر اولی الامر
سرا با چه باشد لایزاله ای که حق تعالی امر کرده باشد معصیت زرا که امر مطاعت عامی است بعضی آن مخالف
می داند و بعد از این امر خود را بر افضت بخیزد رسول نزد منافقت و کسیکه متذکر اولی الامرند و خود که
فان نفاست عتبه اگر خلاف کنید فی شیخی در چیزی از امور فرود و آلی الله پس آنکه دانند
از آنکه یعنی بنای او و التمسول و رجوع کنند به رسول او در زمان حیات و نیست
مخلو او بعد از وفات او بجهت آنکه اینگونه فرایند انکم اگر استید شما که از روی اخلاص
توسعون بالله فی که و بخدای و التوسعون الاخر و بر و ز رستخیز ایمان بخدا و بقیامت
مضی است که در دست نرسد بخدا و رسول رجوع نمایند بولایت این رجوع خیمه نه مرتب شمارا
احسن تا و بیکو ازنا و بل شما از تلقای نفس خود بد و ن را واصل که کتاب خدا است
و منت مید اینها زیرا که لامحاله رد بخدا و رسول او و انسانی که قائم مقام اوید از همه
معصومین علیه السلام اجمعی احسن ازنا و بل است فخر حق تعالی در تفسیر خود آورده که
بودی و منافق با هم منافقت داشتند و منافق بجهت حکومت لعین از مناف میل می نمود
و بودی بجهت نبویه آخر ما فاضه ایشان بحکیمه نبویه کشید و حکم حضرت رسالت بروقی و محام
یه و صادر شد چون از مجلس حکم بر دل آمد منافق دست در دامن خود زد که بجهت
سفری نمی بینا نزد عمر رویم و دیگر یارده مراقت میکنند پس بدر خانه عمر رفتند و یه و
جورای دجونی و حکم یه و باز گفت عمر از منافق استفسار نمود که قضیه بدین وجه است که تهر و میکو
من یمنی استدی کرد که از می حال برین منوال است اما بدین حکم را می بینم از تو حکم بطلیم عمر
کندیا اینجا قوا گیر می تا از خانه بیرون آمد و بر استی میان می حکم ایشان نمود که درنده از خانه
چیز را نبردند و او را مالک کردند گفت این سنای کیست که رسول خدای راضی
نات حق تعالی است ای ایشان از می آید باز کردند انکم تو ایانید و انکه برای

ای محمد از روی تعجب نکر ای الذین یؤمنون بالله وانا انما کانمى رسولهم المؤمنون
الین که دیده اند نمازینک ایله بانه فرستاده شد یوسفی قرآن و ما انزلنا من قبله
و اینکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیاء و انما انزلنا من قبله و ما انزلنا من قبله
ان یحکم جهنم انکه مرا گفتی که من ای انکلا عتوت بسوی کسی که بغایت طاغی و
باغیست مرا و کعب بن اشرف است و هر که جمعی باطل کند درین حکم داخل بشود او باین اسم
بجهت قاطعیتان او است یا بجبهه انجید او شیطان در فرط طغیان و قیاس او حال انکه
ما نور بودند در میان ایمان و همه مطلقان نیز ما سوره نذاب بگفروا الله بآنکه نگویند
بیک طاغوتی که قال و من یفیر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی و یستوی
الشیطان و من یهد شیطان و در شده از رحمت ما که کشیده از رحمت یوسفی و تبلیغ اقی
یصلکم انکه همراه کرد ادالینا را که میباید طاغوت اند ضلالتکم بعد که اهی که هرگز از ان دوباره
رجوع ننمودند خود از حسن بقدری حق نقل است که مراد از این منافقان انکه بحکومت نذر
بنای بفرستند و ضرب افتاد می نمودند و بدین گفته که طاغوت ابو برده که این است که منافق را بار
جهودی منازعه افتاد و جهود گفت نذر دای محمد و مردم منافق گفت نذر دای ابو برده و مردم
و امیر المومنین و مردم و دیگران که نذر گفتند اما که اهل بیت حکم کنند و طاغوت من پس این از این
تلاوت و فرمود که بریدون ان یحکموا الی آه و حدیث اهل بیتی که مشایخ سفینه نوح من است
فیهما فی من یخلف عنهما فی مرض یوم یوم و اذ اقبل الهمز و چون گویند منافقان را که در
وقت محاکمه تقابل با بیاید الی ما انزل الله تسوی حکمی که حد فرستاده است در کتاب خود
و ای الرسول و جایی که بفرموده میکند را بآیت انما یفقی فی سبی منافقان را که یصلون عندک
در حالتی که از روی عداوت اعراض می کنند از تو صلوات الله اعز فرمودی از روی فرط عداوت و صدور
درست یا اسم مصدری که حد است و فرق میان صدور و در حد است که صدور و در حد است و صدور
محسوب بر صدور در موضع حال است و تکلیف پس چگونه باشند و بکنند اذ انکابهم تا بین برسد
بر ایشان و عصبیه عادت صدور و اعراض بمافک است انکابهم تا بین از پیش و عداوت و ستیغای
ایشان یعنی با آنچه در کتاب نموده اند که ان حکم است بطاغوت تم جاکو و انکاب پس باینکه مبروی نمود
زبان بجهت انکه نمایند عطف است بر اصابه و گویند بر لیدون و یا باینکه اعراض است یعنی با چیزی
منافقان که اعراض میکنند از حکم تو بعد از انکه از نفی آیند بجهت عداوت بالله و انکابهم که میگویند

تا بری من استغفار کنی از فرآ و از برآمد که ما هر زیدم ترا ای کوسیده ای کلمات بعد از این بیان
می فرماید که حق ایمان منو باست بالقرآن حکم رسول و رضا بان فکله و هر یک پس البتة کوئند معذورم
بجای بروردگار و لا یؤمنون ایمان تو ایند آورد ایمان حقیت حجت محکم و لا و فی حکم سازند
ترا قیما صبیح بیدیم و هر چه که اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی و اصل شیخ اختلاف است و
منه الشیخ و ریضا وی گفته که لا در فلا و رنگ زاده است ای تا که و معنی کلام فور یک است و لا یؤمنون
بر آب قیما صبیح معنی این آیه است که بعد اتمام کارند منافقان تا آنکه در حقیقت ای که بسیار در رسول
و فراتر از آنکه بحد و این باز با سبیدی انفسیه و عیسان خود حرجا شک و کافیه منافقیت از انچه حکم
کرفت هر چه که مخالف طبع الهی باشد و کیند نسو آوردن نهند در منافق کردل و نه نازا شکله
زمان بر داری ظاهر و باطل بودن اعراض و مخالفت و انما و ق م مرد است که الرجای عبادت خدا
کنند و نازیب دارند و بد مذکوره را و ماه رمضان را روزه بدارند و بیست الکنند و بعد از آن
گویند که فلان کاری که رسول کرد ای به تو و یا هر چه در نفس خود باشد از انچه موعظه الله علیه و الله کرده
باشند ایشان منک باشند پس این آیه تلاوت فرمود که فلا و یک لا یؤمنون آه و لا و انما و اگر چنانچه
کتبنا علیهم فوض کرد اندید بر اینها دعوی ایمان می کنند ان افعلوا انفسکم انما یکتب انفسهم یا خود را
چنانکه بنی اسرائیل دندان مصدر است او اخیر و او ابد و اول و دومین در کاس که از نرنا و منزل نامی
خود چند جینی اسم گشاید بیرون رفتند در حقیقت استنابت از عبادت عی کما فعلوه می کردند انچه
فوض کرده بودیم الا فلیک صفت که اند که اگر اذاتال حالص الله باشند در بعضا وی گفته که چون
در آیه سابق بیان فرموده که ایمان الین نام نیست که تسلیم نور حجت حق تسلیم است و در این آیه تبیین
شده بر فصول انکه الین و این اسلام الین و ضمیمه فصول در با فعل و ارجح مکتوب است که کتبنا و لا
بران و کوا شتم و اگر این بنی منافقان گفته اند در صما کوئند که ان از انچه انان بدو داده
باشند و تکلف کرده می شوند بان از متابعت رسول و مطاوعت امر او و ز روی طوع و رغبت
لکان جملہ الکلم هر اینست بودی مرآت بان را در ارجل و عاجل و امتثل عقیقا و سخت بودی
از روی قصد بن و تخلف ایمان ایشان زیرا که موعظه است برای حصول علم و فی سکا و کینه
مراد تنبیت ثوابه عیال الین است و یا هر چه موعظه بود موعظه الهی است دعای تنبیت ایمان بود
از او سبحانه و تعالی و چونکه عیال الین است و در انجا ناست و در انجا ناست و در انجا ناست و در انجا ناست
حاصل شده ایشان را و این الین را کتبنا هم از انچه انان بدو داده اند و کوا شتم هم از انچه انان بدو داده اند

مزدی بزرگ و توانی س که کنی نیست عقلت این کلام جواب سوال مقدس است که از قبل و مایکون لم بعد
انقضیت فقال و انما لولا انما لم یزک انما انما ای بیا بیا مومنو شده و ذکر من لدنا از برای
یا که این با که یکس رغبه قادر باشد بر خطای مثل آن ارجع و لکد بنا هفتاد و نه هزاره نام این را
صراط مستقیم ای و است که آن محاسب قدس رسد و ابوابی بر این نشان مفتوح است و در آن کمال است
که است و از فوق در میان بر این سبب که آن است سبب بمالک مطلوبه و ظهور و انحراف و از و در مقام
بر آن که در ذوال بر این آن رسد و از آن اند که عبد الله الصاری رخصه الدعیه نزد انقضت آمد
و گریان و نالان گفت ما رسوای و در خوف آن دارم که فردا چون تو در رخت بدرجه المکذبا بشم و این
لطف نال با مثال جوین باشد از دیدار بزرگوارت محروم بمانم حق تعالی شکست دلال را با ظهور
وصال شما و مانا سخاوت آید و دست که و من لک الحمد و مکرر آن بر خدا برادر و امر و ناله ای
و ان رسول الله در احکام و حد و در عی قائم لک الحمد پس آن کرده مؤمنان فرمان برداران
باشند و در روز قیامت مع الدنیا با آن ذکر انکم الله علیه انعام کرده است خطی برای این
من النبیین از میان مرسل و اولو ائمه و الصدیقین و راست گوئی که پیش از این که من تصدیق اینها
کرده اند و الشهداء و کفایان راه خدای مراد شدند ای خدا و زو از کنه عامت شامل جمیع شهداء
و الصالحین و متودکان در اعمال و احوال و انتقامت مانند کان بصلاح و تقوی اینها نیز بر طبق
اطلاق واقع اند و بعضی گفته که من اینین از را می بیان از این است و حق تعالی ایت را بخواند
فمنکم که در اندک منازل الشان در علم و عمل فیه اول انبیا اند که فایز اند بکمال علم و عمل
و معجزات و از حد اشکال و مقتضای بدرجه کمال و فیه دوم سه شهید اند که هر صراط و در
چهار حق ایت علی می یقال که نفوس اینان فیض عدی نمایند و در حج و زیارت و دیگر مجاری لطف و ریاضت
منتهی میشوند با وج عرفان فیه سوم شهید اند که هر صراط و در چهار حق ایت فی را حق تعالی
بنا جمیع خود در اعلامی کلمه حق علیه چهارم حال نمایند که صرف احوال خود کرده اند در طاعت
حق و در اموال خود نموده اند در امر حق و در محسن او و لک الحمد و فیضا بیا بیا جماعت
روی هستند با در حالتی که منشنان با باشند حسن و معنی بچشم و در فیضا صوب بیکر است یار
جمال و عدم جمیع این بجهت آنست که اطلاق آن بر واحد و جمع می کنند مانند توفیق یعنی چون بگوید
فمنکم شهید در تقیید اهل البیت از امام محمد باقر مدوایت که مراد از اینین محمد مصطفی است و آن
ظراف علی هر صراط و اول شهید است که در کمال و از صلیان اولاد و پیروان عام از

[illegible]

[illegible]

گفتی بگریخته شده اند و بر خنای که خداوند بحال است عالم در ازل منی هفت گناشی منسوب از طرف
و مستغنیان عطف است بر اهلان فی سبیل الله غنیان من التوکل و التمسک و التوکل ان بیان مستغنیان
یعنی آن تجارکانی مسلمانان که به مکره رگزار اند مردان جوان سعادتی منتهی و ولیدین و ولید و عیاش
بنی العیال و ابو جندل بن سعد بن ابی العتال الثانی و زینال حنین امیر مکه و غیره بودند که آن ایشان و
ذکر و له ان حجتی مبالغه است در حجت و نیاید بر بنای ظاهر منکرین و روحی که از بیت ایشان نصیبان
رسیده و گویند که او بودند از جیدند و اما وانی جمع و بعد است این عباس گوید که من و او در من از منصفان
و نه از الکین یعنی منصفان انسانی را بودند که بنای انفع و زاری فقه ثانی فی کشفه که بر بنای
اخری که از بنای او را میروان از ما را منی هفت گناشی که از بنی در یعنی که الظالم اهل
که منی که از بنای او را میروان از ما را منی هفت گناشی که از بنی در یعنی که الظالم اهل
ایشان و که وانی برای ما منی که از بنی در یعنی که الظالم اهل
نشان و دیگر تعیین فرمایم ما منی که از بنی در یعنی که الظالم اهل
ما و قی که منی که از بنی در یعنی که الظالم اهل
بود و چون حضرت رسالت بنامه در روز فتنه مکه را اول نوازی نموده مهمات ایشان را انجام
فرموده و تقریری را ایشان یعنی کرد یعنی عثمان بن امیه که حضرت رسالت حکم میفرمود که بوی داد و او
یا یضعف و مدد کار سحارکان بود و جمیع اعزّه کفره را ذلیل و حواری کرد و انید بداند ظالم صفت فرست
که مکه است و تذکر آن بجهت تذکره اسند الیه است بر اسم فاعلی و مفعول چون جاری می شدند در غیر منی
مانند فعل اند می تذکر و تائید ایشان ماعلی فیسبت بعد از آن ترغیب موعنان در جهاد می فرمود که کذب
انفسوا انسانی که کرده اند بخدا و رسول و انفسوا انسانی که کرده اند بخدا و رسول و انفسوا انسانی که کرده اند بخدا و رسول
چیزی که وسیله فرست و مشروبات الهی و الذین کفر و انفسوا انسانی که کرده اند بخدا و رسول و انفسوا انسانی که کرده اند بخدا و رسول
ن. بنی العاصی و در راه شیطان که باقی و طاعتت فغانی که کرده اند بخدا و رسول و انفسوا انسانی که کرده اند بخدا و رسول
یا و العاصی و در راه شیطان که باقی و طاعتت فغانی که کرده اند بخدا و رسول و انفسوا انسانی که کرده اند بخدا و رسول
رغمی که حیل و وسوسه شیطان کان ضعیفا است دست و بی قوت و کید اهل و انانیت بیگانه و انانیت
حیفه او را در انچه عبد الدین خوف زهری و مقداد بن اسود کند می فرموده و مکه قبل از مهاجرت
ذیت بسیار از کفار و منافقین شکایت این حال بعضی سید عیالات بر خانی را فرمود که از رسول الله
را دستوری که کباب اهل شرک هر یک که از راه اهل انسانی را فرموده و مکه قبل از مهاجرت

75

نشد ام یغیا ایستاد سرمد تا رفت و در رسیدن از یک بدین قیامت کردند حق تعالی همه را ستموار
را امر نمود و بعضی از اجداد را که او روی کاره مکر و تدبیر و دانستند که بعضی را میبرد و سوارند
اندر باران مکر و تدبیر و دانستند که بعضی را میبرد و سوارند
نمک و قلع و کهر و ستم و در آن زمان که با او در میان بود و در آن زمان که با او در میان بود
رسد و اشیای الهیه و باریان را با او در میان بود و در آن زمان که با او در میان بود
گفت پس آن که در آن زمان که با او در میان بود و در آن زمان که با او در میان بود
سپهر آن که در آن زمان که با او در میان بود و در آن زمان که با او در میان بود
توبه با رسد و از خدا ناید رسد و از خدا ناید رسد و از خدا ناید رسد
گفت لا ابرار یقابها سب و اب لا و یق مبتدات و منهم یغفلان و جنون خیران کشید الله از قبل
انسانه مصدق یعقوب که در موصی روایت شده با حال است اینک یغفلان الناس من اهل
رتبه العدمه و قولا و او اندر سبیه و طبع بر اسم الله ای الحسبه الله او کشید الله از قبل
یعنی و او است ای و او است ای و او است ای و او است ای و او است ای و او است ای
و کشید از روی استقامت از افعار و کجای می بود و کار را که کشید برای چه جز واجب کرد اندی علیها القتل
بر ما تملک و کلامه و الا آخرت تا ابرار ما را نگذاشتی ای اجل قریب تا اجل که نیست بهر کس در نظر جامع البیان
آورده که اگر این سوال از منافقان رسد و حدان عجیب است و اگر از مومنان و قریب یافته از روی خوف و
بدی معنی گفته باشد و بار آورده و محصل سه که این کلام را مومنان بر زبان جاری ننشاند باشند و لیکن
چون بعضی از اینان بوده حق تعالی از ان حکایت کرد باشد نقل کنوای میگردانند از منسکانه که دل در دنیا
است ایند محتاج الله تعالی اجدان قیامت می گردند و دنیا فلیس اندک است در حجب آخرت و سرور الزوال است و
الاخره حبه و سرای آخرت بهتر از دنیا و باطله لمن اتقى اکرسی که بر سر پند و از منکر باز اندر منکرات
ولا الظالمون و ستم نمیده بخوانند شده ای مجاهدان معنی تو اب جهاد کم خواهد کرد و فقیل بمقدار رسته که بر دانه است
پس بر عهد استغای تو اب جهاد و ستم نمیده از منکر که بعد از دست و قیامت خواهد یافت میزند سید که می کردنی را
از اکرسی که می نشست و در آن کس از جدو است ای واقع غلامی مفسد را اینها گویند و اگر کسی که باشد شتمخواه در دنیا
در توفاه در مکر و خواه در زبان بگوید که اقول و در یاد بشمارم و گویند و اگر چه باشد شتمخواه در دنیا
قلع و خمر را می محار و بکشید می کرد اندر ستم و کج و ابر و با فساد ای سفوار و مرفقه و از استه و از اصل برج
بسیار است که در طایفه نصری بنده خود را بر حمت المرءه از اولاد حاصل سخن است که بهر حال و بهر جای

آدمی خدا را بخوار نمیت چون چنین است پس بدرجه اشتیاق رسیدن و جمیع کلمات و عبارات در این است و در فاش
 و بی نهایتی که چون حضرت از خود را در این جهت فرمود میفرماید: وَالسَّامِعُ السَّامِعُ السَّامِعُ و در نهان و بیگانی
 نهاد و وجود آن احوال را نسبت به مقدم انحراف می کرد و همچنین که در این معنی می گویند: وَالْقَائِلُ الْقَائِلُ و آن تعبیر به بطور
 موسس و رجوع البیان آورده که منافقان چون عبد العبد الی و امثال او در روز احدی خلف نمودند و در حق
 خدا گفتند که لو کافوا اعتدنا ما فکروا و ما فعلوا ای تعالی نسبت نلذیب ایشان آید و خدا و آن انجم صحنه و اگر برسد
 این کتاب و یا منافقان نیکو می بیند و یکبار و از زبانی بی شمار و با طعنه در حق خدا و در جواب بر بود و
فَقَوْلُ السَّامِعِينَ هَلْ هَذَا بَشَرًا أَمْ هُوَ عَلِيٌّ از زبان یک سو است و آن تعبیر به تمسک و اگر رسید بدین
 دست نیکو و فحش سالکی یا بدست فحش و در آن احدی می نمود و فَقَوْلُ الْهَلْ هَذَا بَشَرًا أَمْ هُوَ عَلِيٌّ از زبان یک
 سو است که می گویند اینها که ایستادند تو ایستادند و در باب عرب را یا صایب فرموده و فلان
 بگو ای محمد در جواب ایشان که لَا تَقُولُوا لِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و از زبانی و غیبت و در بیت من عَلَيْهِ السَّلَامُ از زبان یک
 سو است و او یک سو روان می تواند کرد و مراد محمد ام در آن دخالت و حکم از آن در وقت قدرت مانند پس
 بسیار فرموده و الفارسی فرماید که فاس است و در حال است لَقَوْلِهِمْ مراد کرده و منافق و وجود آن لَا يَكُونُ
بِقَوْلِهِمْ حلال تا که در یک سو نیستند که گفته شده سخن را که نمی است و در آن وَالْقَائِلُ الْقَائِلُ و آن تعبیر به
 آوردن و بدین روشنی آن فرمودند و آن تعبیر به حسد و حسد از زبان یک سو است مَا أَصَابَكُمْ مِنَ الرَّسُولِ ای آدمی
 من حسد از غیبت و فحش و طعنه و فحش از زبان یک سو است وَالْقَائِلُ الْقَائِلُ و آن تعبیر به حسد و حسد از زبان یک سو است
 بر غیبت و فحش و طعنه و فحش از زبان یک سو است وَالْقَائِلُ الْقَائِلُ و آن تعبیر به حسد و حسد از زبان یک سو است
 منافات ندارد و یک سو فحش و طعنه و فحش از زبان یک سو است وَالْقَائِلُ الْقَائِلُ و آن تعبیر به حسد و حسد از زبان یک سو است
 احسان است و انحال و سیر مجاز است و انعام و کونید که ما صایب است وَالْقَائِلُ الْقَائِلُ و آن تعبیر به حسد و حسد از زبان یک سو است
 بی فحش می گفتند که ای محمد که ایستادند از فحش و لغزش از خدا است و آنچه می فرماید و فحش از صایب از
 زبانت فحش است و سواد میرود و قول اول ایستاد پس معنی مراد است که به یکی نورس ای آدمی از خدا است و
 هر چه می فرماید از شماست بِإِذْنِ اللَّهِ معنی است مجر و در این آیه به یکی نسبت در آن فحش از صایب اول
 که مجلس است و بعد از آن میفرماید و آن سلیک آن و در سیدیم تو ای محمد الناس برای مراد ضایق و کثرت و
 که تبلیغ احکام کنی و ایضا را به طاعت و تقرب تا آنجا که می شود و خدا را آن تا می آید و محبت
 به صیفت که قرار نظر و لغزش از آن بر مصدر است و کونید که الله و سببه خداست وَالْقَائِلُ الْقَائِلُ و آن تعبیر به حسد و حسد از زبان یک سو است
 بر صالت تو به صیفت مجر و آن کونید که معنی آنست که خدا است بدست بر دو کال خود ایستادند از فحش و طعنه و فحش از صایب اول

ج

نرسید عباد و طاعت رسول خودی و مایه منظم الرسول بر فرمان بردار رسول را فدا طاع الله پس بر حاکم
فرمان بر دست خدا زباله در جفتی منظم امر او سجا دست مردیت کرد و در حضرت رسالت فرمود که من طاعتی فخذ
اطاع الله و معانی هه معنی ادا معانی گفت که نمیدانم که از آن نمانی نماید که آنکه او را بخدای خود
کبریا بجا نیاوردی عیب بر عبادی بود و آنست که هر که اطاعت رسول کند اطاعت خدا کرده و معنی کوفت او که
اخراج کند از دین و از قضا و احکامات پس آنست که ترا عیبیم خفتی بکار انسان را عبادی که گنهای است که از او
از کتاب معانی می گفت که در بیان طاعت و در کتاب حساب و کتاب این جای است از کافان ارسال که در نزد بعضی
علمای این باب است بسف منوع است بعد از آن از احوال منافقان غیر مبدع و بعضی و مکتوبه ها همان در حضور زبیر
از ما طاعتی نامال بردار است با طاعت با جهندی می و دست یا مبتدای ضرر محذوف ای از طاعت و با مایه و دارد
حدا صریحه است که ما اهل رد و امر و منظر طاعت خود نماید که از آن پس چون مردن روید من عتدلت
از نزدیک تو بقت طاعت منم است از آنکه بعد از آن می در دست یا بید که بگوید عن الکی العقول نیز
از آنکه در و رتا و مکتوبه یا از آنکه تو االتان ملبوسی و فدا نقول محمل است که مونس غایب باشند و فاعلس فی عایه
بطایفه و با محاط بر دست از مینو ما خود است زیرا که زبیر امور در دست میارند و الله گفت و خدا بنویسد
در صحیف معانی که می دانم که اما کاتبین را میوه مایه نمانی تو ایستد میستون آنچه در دست ندی بری کند از این معنی
قوت تو از اهل الهی نامست و در کتاب که قرآن است که بر ایامه از این ان اخبار را نماید چون چنین است فاعرض
عنهم پس روید که از آن الی ان که بواسطه اهل اسلام حکم بر انسان جاری است و االتان بعنوان
نفاق مام بر بلکه االتان نمانی تا آنکه امر اسلام استقامی اید کند و تو کل علی الله و تو کلین بر خدای ده امور
خصوصی در کار االتان غرض که کار خود را ما و ی گذار و کنی یا الله و سنده است خدای و گنهای با امور زندگان
و متصرف با احوال االتان و فایست کننده مهمات منو کلدن پس بر سبیل توح فیکم و الله بصد بر و ان القرآن انما ملی
نمایند ای منافقان و معانی قرآن و حکمی کنند در بلغا و ان تا امان را نمانی از االتان که در این کلام حق است پس
زبیر نظر است در ادبایش و مکتوبان و اگر بودی این قرآن بهت من عتد عیبر الله از زبیر و کار غیر
خدای یعنی کلام مخلوق بود و با آنکه در اهل که و تفاق است که بگوید بر این یافته اهل عقل و فیه و در
اختلافات کتب اختلاف بسیار از انفاض معنی و قوت و قدرت در فصاحت و علمانی و رکالت بعضی دیگر و
صوبت معنی در مجار و صوبت بعضی دیگر و ان زیرا که بحسب استواء و تنوع کلام با حقایق از خللی نیست
خواه بحسب لفظ خواه از لای معنی و در بیان دلالت است بطلان تعلید و صحت بمعنی دلالت در اصول
تفسیر که معنی از مردمان را بهت بر و فدا خوانده و حجت االتان نموده بران و غیر دلالت است بر فدا

فاما مشهور و غیرمکه که میگوید آن مفهوم الهی نیست بلکه بر تفسیر رسول پذیرد که او سخنان حضرت خدا را ننموده بر تفسیر
 در بیان آنرا انداخته و تحت آنرا اینهاست چنانکه اختلاف در علم بر یک نوع است اصداف تفاوت و اختلاف
 تلاوت و اختلاف شافعی اما اختلاف متافض معلوم است پس اما اختلاف تفاوت در رسم و قریح و
 خط و غایب و مانند آن اینهاست اختلاف در قرآن نیست یعنی در آما اختلاف تلاوت آن بر لیت و
 ملاک است در حسن و اخلاص و جود و آن و اختلاف در ایت و سوره اختلاف احکام در تاسیس
 و نسخ و این در قرآن است و نه آن حق است و صواب است که هرگاه غیر سیر به جای می رسد یا منافی
 و غیر با شکست الی اینهاست پس از تحقیق حدیث و تفسیر آن در میان ما اما انگلیسی و افغانی آن است
 و این را با بحث ضروری است که در مذکور است حق تعالی این صفت قدرت این است که در و آفرید و مسم
 در چون باید بنام حقان امر یعنی کاری خبری من الا من از آنچه میگوید این است که چون ظهور اسلام
 یا عمر حضرت رسالت مرتب بر مخالفت قوی او الخوف بابا پنج سبب ترس و بیم بود چون مخلوق است سر بر
 سر ایای مسلمانان با اجتماع ایادی آنکه ایدان کنند آن خبر را قبل از آنکه خطه صلح در افغانی
 آن و شخص در شخص آن و کور و کور و کور باز دارند آن خبر را الی التوسل بوی خویش اگر صلح و اند
 خواسته را کند و ای آفری آلام و بایستی در این امر مهم از اهل یانی چون انتخاب و اخراج و
 امرای و ایا علیهم السلام ایام دارند از آنکه منبسطونه استخوان می کنند چنانکه از منم از پیروان اولاد
 می از این تحقیق فرمیلند و اصل استنباط اخراج منبسط و آن اول الی است که نزد حضرت زبیر سرور
 آمد و از بعضی حکم مهم راجع است بنام حقان و جبار و مجور و مبین اسم بر رسول و لای فضل الله و اگر در فضل
 خدا و دی علیکم بر شما برسل رسول و منجته و خلائق او با نزال قرآن لا یستعین الشیطان بر ایندی و دی
 سبب و شیطان را الا قسداً انما از شما که جعل راجع و تدبیر صاحب و باعداد و توفیق ربانی از شما و من شیطان
 این مانند میاز باره جهادی و فایده که فغان پس کار از کنی این تعلیق است فیروز عیانی فی سبیل الله فیقتل او
 تغلب فوق و توفیر اجرا عظیم یعنی اگر اراده اجر عظیم داری پس کار را بکنی فی سبیل الله در راه خدا بنزد
 این آیه در و فنی بود که حضرت رسالت در بدر صغری غلبت فرمود و فرمود و بعد از آن شعور در دما از لشکر
 اوسعیان فی رساید و بعضی صحابه رفتن را کاره بود و اندای ای فرود آمد که اگر دیگران قصد در زندان کارزار
 کفار خود و در و فنی لا تکلف تکلیف کرده شود در جهاد الا نفسیک که نفس خود را بر فعل غیر خود زار
 غیر خود پس از آنکه در آن از جهاد جوی توانی نام است نه لشکر بلکه دفعه در بر مغلط است از جهاد در وقت
 و جبر حقان و ترغیب کنی نمون را بر عقلی قال مشرکان که بر تو و خیر است نه تکلیف نمی باشد از آنکه

کتاب که خدا باز دارد و هر مسلمان با تسبیح و التماس کند که در سینه من در قیامت
تسبیح در دال التماس اندازد و این حال در نزد بعضی واقف است که ابو سفیان بن عسیب در موصی
بدرینا بدجای خود نموده آن جوان کثرت و التماس التماس با خدا سخت ترست در سبب وصول
و حاجت دست از درش و آشنائی که با صاحب ترب و دعوت و غلبت ایشان این مختصر است هر
کسی را که نایب میراث و حق بجا و گویند این وعده هنوز عمل نیامده و وقوع آن در زمانی است
الاحتمال خواهد بود در این زمان از مذایب که در خلاف نموده بودند و خدا بزرگوار این ظاهر خواهد
کرد و بقدر بطه علی الدین که در این حال رسول الله صلی الله علیه و آله طاعت و عدل و کمال است و در
رضا من یفقه فی فقه سفاکه حمله در تو استن ملک که جن بد آن ثابت شود و وقتی کسی سید و هر
از که با من کرد و بعد رهای الهی یکی که نصیب من است با من استغفر را به از ثواب آن شخص
از جمله آن دعای خیر است در حق مؤمنان و من یسئع و هر که در تو استغفر سئع در تو استن مذک
بدان حتی از حق تو شود و در هر یک کسی که رسیده است که اهل من استم او را نصیب از دال آن از
کلی آن و عابد است در حق مؤمن و کائن الله و است حدای علی کل شیء حقیقتا بجهت توانا و حاجت
بدره و آن را خود از انعام علی التمس اذ الله و با کوه مرید و ملک آن را خود از توفیق و معوی بدن و
صاف است پس اگر انگونی کسب در حق تو نگوئی که باستند و اگر بدی کنند جوای آن شمار رسد و چون
حق تمامی مؤمنان را از خود و دهان مثل کانی در عقب آن امر نمودن آن را بخت السلام و اذ احببتهم
بجمله و چون جنت داده بود به سلام فحقوا السخیت کوید با حسن صفتها بیکو تر از آن بخت مثله اگر
او که بید السلام علیه شما در جواب او که شد علیکم السلام و رحمة الله اگر سلام بارت کند شما در جواب آن بر
کاتر زبانه کسب و اسل حجت بخت عقل کوه باز کرده با قبل دادند و با در ادا عام کردند بخت کنند و در دهان
و پاهای نخته باز کرد اینده بی در جواب السلام علیه بگویند که علی السلام این مقدار فرض است و بعضی بپایند
که اگر سلام باشد جواب یا من بارت که اگر مسلمان بود بر او بار گفت حفظ علیک ان الله کان بدین
خدا ایست علی کل شیء حقیقتا با تو است بکند پس شما را بخت و جواب آن حساب خواهد کرد بدینکه در
این مقام خبر سلام است اول السلام از من مکرده است در آن فرض است بجهت صفت هر که دال بر جود است بکن
در دیگر که مقصود حصول مکاتبت بخت و این از سلام و احد حاصل میشود و این بر جود است که سلام بر جماعتی
کنند اگر مسلم هر یک که خبر است آن فرم چنین است و در آن عباس نقل است که اگر از دیو با حسن صفتها
است بجهت خود از دال لیل الکتاب بدینا علی تو که سیوم نزد امامیه چون سلام کند بر صفا واجب است بلورد

از سبب آنکه در میان این یکدیگر بر سر مسلم آمده و چون سبب پذیرند و مستند باشد
نمودند و در این کسوسه که در میان این یکدیگر بر سر مسلم آمده و چون سبب پذیرند و مستند باشد

125

مردان رفیع القادری که به سید محمد اسرار اسلام الشان را در دین و دین از انزال شد که شهادت داد و کرد و نیاید
 و بر کوفت ایشان اتفاق نمی کند و الله است که می بیند و حال آنکه خدا باز که امید است را با هم که فکر آن قتل و کشتن و دوزخ
 بر آتش و آب و آتش و غیره این را از مومنان است و لایق شدنی که از آن اصل از کاس ریزد
 نیست به مقلوبان و آن آن تقدیر است یا آنچه که در راه ناید منی اصل الله از آن که حذلک نموده و در گذشت
 خدا یعنی چونکه ایشان بسبب وعده و پیر و انبیا و با هم اسلام می کنند و پی و علی الشان به حق است آن خدا یعنی
 حکم بصلوات ایشان کرده یا که یا نه پس چگونه ایشان را راه راست ناید و منی فصل الله و بر کوفت خدا حذلک
 ناید و یا که یا باید با هم بصلوات او کند و منی فعل او در خود و عباد و انکار یا خود و مومنان او بصلوات
 اسلام فلان بخت که پس نانی را و را بشیلا راه می و طی به است پس حال ما با هم می بیند و
 در و اوست میسر این در کشن از دین و منی میکند تو کفر و آن که کافر شود به ما کافر و انجیلان در
 ایشان کافر شدند و تو آن سوار را با شید مسووی کند که در صلات این عطف است بر کفر و فلان بخت و
 رستم پس را که بر از ایشان از کفایه و دستان حقیقیها حرو و انا و فی که ایا آن آورده مهاجره میاید
 از بلده تو سنده اسلام می بشیلا الله در راه خدا یعنی هجرت ایشان عالی باشد از اعراض و دیوبند و اد
 انت که انا آن ایشان بهر که برای محض رضای الهی باشند مخفی شوند با ایشان دوستی نکنید و بعضی
 نقاسم که کجمله برست نوع است یکی هجرت مومنان با رسول خدا از آن که بدین کفر و من بخرج من سیده
 مهاجره الهی الله و رسول الله در مخرجت کافران و منافقان از کفر و نفاق با ایمان چنانکه در این است
 سیوم هجرت مومنان اسما می که قال الله تعالی المهاجرین هم عباد الله فان تو کفر اگر اعراض
 کنند از ایمان و هجرت شد و من پس بر که ایشان را و اسیر کنید و افکنید و بکشید ایشان را و بکشید
 حذل مومنان را باید در حل و در مخرجت کفر و لا بخت و اصنم و دیگر از ایشان و کتب و دستاری
 و انصرا و نه یاری و مددکاری منی با کلیه از ایشان مجانبت کنید و از ایشان ولایت نصرت نکنید
 الا ان یصلحون که انرا که بگویند و بر نه استیجاب است از خدایم و افکنید و منی ایشان را که بد و بعضی
 از دیگران از آن که بگویند و بانه و بر نه استیجاب تو ای قوم کروی که واقع شده بینکم و بینهم صفتان میان شما
 و ایشان بهای و آن خیر بود و نه بدیانی که بگویند با ایشان تصور کرد و بود که هر که بخواند ایشان در آید و در جوار
 اخضر باشد و او جاء و گم یا که انکه آمدند بشما عطف بر حلا حضرت صل و مرقی در حالتی که شک بود
 سیدنا الشان این عالی است با هم را قد یا نه یا جاد و کم به نیستی و منی ای عا و کم فواجعت صدورم
 محبت و انقباض سید یعنی آمدن ایشان آمدند و منی بخت ان بخت که انکار از آن کنند با همی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعد در جله بگویند آن غمست از طردن نامشکواران بلامصلحت برای بی استوار در ته منقلب است مرغ
 خاضع ای سوره و کلامه از قاعدان بعد از میل جواد و اندوختنی خوانند و یا انهم علقو قاعدان و
 مجاهدان کجود و مبارزه و عکله الله لکشف و عده از خدای مشورت و یا دافعی بود که آن است است
 خیر حسن عقیقه و باطل غلبه نسبت اما خاضع و حیات و خضوع و انعامت و نزهت حق می خواهد بود و فضل
 الله المحجل عیال و تفضل و یا مجاهدان اعنی القاعد علی برشتگان بی عذریا یا عذر را عذر
 عقیقه فردی برکت نسبت این و بعد از است زبر که خاضع یعنی اجرت با معصیاتی است بر این معصی
 معنی اعطاست که از قبل و اعطای بر زیاده علی القاعد از اجراء علق و در حیات صله بر این اجراء است
 یعنی با بی بند از خدای در اخذ و یا عقیقه و او را رش و زجره و حجت نش و در بعضی مجاهدان اول
 مجاهدان کلامه و ثانی مجاهدان با نفس خود و علیه خود را جمع است ایما و الاصول الی الله و الاکرم و کان
 الله غفور رحیم و دست خدای او زنده ایمان که شدت ایشان سرچشمه مهربان است بر ایشان و از در یاد
 اجراء ایشان و چون فیض بن ولید و امتثال ایشان با وجود و قدرت از که بعد از جهت تا و دند و چون
 رد و ساری و فرنی بجانب بر روی اندن ایشان با وجود و فرنی بحرب ساه و حاد و تنید و شمشیر ساهان کشته
 کشند حق تعالی در ستان ایشان از بر ستاد که ان المبین است یعنی از آنکه خود را املا الله تعالی
 ستاند از ایشان ترشنگان و احتمال دارد که فعل مضارع باشد بر حد و احدی الله تعالی یعنی آنکه
 میان ایشان می ستاند ملائکه که اخوان ملک الموت است علی الظالمی انفسهم و در حالتی که سر کاران بودند
 نفس خود بزرگ بجهت که فرض بود و موافقت با کفار و منوع قالوا انفسهم ملائکه از روی توجیه مراتب از
 هم گفتم و در جبهه بود و در از کار و دین خود و یا که املا بود و زید از منزکان و موجدان ایشان
 میسر اعتراف بی موقع قالوا انفسهم که گشت مستضعفین بود و ضعیفان و عاجزان فی الارض
 زمین که کفار بر ما غالب بودند و توانستیم بجهت کم بدید و از اعلا ی کلمه اسلام عاجز
 و بر قالوا انفسهم و شکیانی بر سبب مذنب ایشان که گشت از سرش الله ایاموز در زمین خدای
 نفعه کشادگی بسیار فتحنا جبر و اقیما پس سحره کنید در طرف ذی از آن جهان که مایه جبران
 بشه کردند قالوا الظلمه پس آن کده تارکان بجهت بدون عذر مسموع منا و هم جفتم جاعی
 نماند و در رخ و سوات صبح را و عذاب از شوق است ایشان از مودع بدو کلام و کلام
 ان صفت و کلامی و روان مجده است که منضم معنی متر و مست و قول الله و الله اعلم
 ملائکه را خلاصه و عذر در آن محدود است اما کلام الله و الله اعلم

منقطع است بحد عدم دخول سال بر موصول یعنی کس که نسبت آن ضعیف و علامه اند من الوجوه
ارد آن و التمام و دوران و بالذات و صیال لا یستطعون حیلته استطاعت توانایی
دارند در جابجایی و کائنات و سبیل او نمی شناسند راه دیدن را و طریق بیرون آمدن
را و ریشه دوی گفته که ذکر اوله لان اگر مردمان هم مالیک انظار هست و اگر مردمان حسیان سبب
جهت مبالغه است و راه بجهت و اوله لا یستطعون صفت مستضعفین است و استطاعت حیل و جاد
اسباب بجهت است و اندر اسباب و طرقی سبب بنف یا بدلیل فاعل کائنات یعنی آن گروه که
بجای راکند عسکری الله یشهد که خدا آن تعالی آن یعفو عنهم آنکه عفو کند از ایشان و دیگر
کلمه اظهار و لفظ عفو ایدان است با نکتہ یک سبب است که مظهر این است
بود و کان الله عفوهم آنکه عفو کند از معذوران آن عفو کند از آنکه زنده
کنان این است که در یکایا کس اسلام آورده بودند و استطاعت بجهت نداشتند
پس این تندید ترک بجهت نازل شد و نوشتند آن مستضعفین را که سید جعفر بن زمره پس از آن گفت
که هر چند که من بیرون دارم اما از توبه مسدود معین نیست که حق تعالی استثنای ایشان نمود چه چاره
روشن می بوم و راه مدینه میدنم می نیسم تا گاه بدست اجل در مانم و بسبب ترک بجهت
ایمان من خلی پذیر کرد و هر چه پیش میبرد که خفتن ام بهر و بی برادر زندان انتشار بدو را
منتفا دشته استعدا در راه مهیا کرده و من که بمنزل انعام نرسیده بودم و اشرار موت بر جرح
ظاهر شده دست راست خود بر دست چپ نهاد و گفت خداوند باعث میکند تا از این جمعیت گروه است
رسون توانا تو این بگفت و در گذشت خبر او بدین رسید بعضی از اصحاب گفتند که اگر بدین رسیدی
اسلام او کامل زود او شامل تر بودی چه با وجود ایمان نزد مهاجران باقی حق تعالی این آیه
فرستاده من القاحل و کسب الله ذکر که بجهت کند در راه طاعت خدای بجد فی الأمراض
یا نور زمین ضراغی است که نه نوال بسیار بعضی از اصحاب که بان نقل نمایند در تفصیل
که اشتقاق هر از یک است یعنی تراست یعنی مکان بسیار در زمین باید که بان
و متعول شود و کسب و ارجی در رزق یا کفایت در انظار و در و اعتدای کمال حق
و نیز در مجاهد و فدا و در انهم بعضی خبر است از مکر و بات و مسو بعضی خدای از خدای
خدا است بعضی و سبب عبادت و این بجهت من نیست و سبب کبریا و این بدو خدای
خود و سبب خدای الی الله و مکر متعول در حال کنی که بجهت کننده باشد و این

بعضی خاصه از برای رضا جانانی بدو ان عوض از اخراجش در آن ملک الموت
پیش در یابد او را مرکب در آنجا بی طرف و بی جهت که از رسیدن وقوع آن خبر
پس تحقیق کتابت شده مرد او علی الله که میگوید رضا جانانی که در وقت و وجوب منقار
بعد پس معنی است که اجبر ما بر نزد خدا یعنی ثابت است ما بنو آدمی که واجب است
چرا که اجبر او با و نرسد خلاف حکمت و عصمت او یا سبب ترک حکمت او میماند از اجاز
نیت به آنست پس در بعضی عیب است تعالی ادعی ذلك علوا کبریا و ان الله ویت عدل
عفو مجاز امر زنده گناه از چشم مهربان و در عده منوب است و بجهت با عفو است کنایه از
که ما بر در حال غم کرده و رجیم در این در حال اسلام از او بزرگوار و بعد از آن می
صلوات و خوف می کند بگوید و اذ اضربه فی الارض و چون سقند در زمین فلان
علیه جراح پس نیت برین است که ان فی قصه و ان الصلوات در آن گناه ساریه از نماز
یعنی بر ابرار و در وقت گذاردن حق اگر رسد ان یفتنکم الذین کذبوا انک دفتند و اندازند
یعنی بکشند یا دیگر سازند تا آنکه کافر شوند و این شرط اعتبار کتابت بر این وقت در حوالی بدین
مسلمانان یا دشمنان بود و حالانی برین نیز تقید باید کرد در سفر با جمیع ان الکافین بدین
کافران کافران که هستند در اعلی و اقبینا دشمنی با کافران در ارض یعنی میباید و جراح یعنی
ان و فی جراح مستعمل شود در واجب و ندیه و مساج و قصر صلوة و در قصور با خود است معنی نقص
و قسبه معنی فعلی نزد بعضی و اصح است که معنی تعرض است بگروه بدانکه فعلیه جانه است اجماعا و نزد
شافعی ریختن است بقول لغای فلیس علیکم جراح پس قصه نزد او از مجازات است لیکن نزد او افضل است
از اتمام نزد مالک و ابو حنیفه و اصحاب امامیه قصه نیز صلوة و نیت است و فی جراح مناص و وجوب
نیت بر آنرا در وجوب نیز احتیاط می کنند کافی قوله ان الصفا و المودة من شحار ایدای قوله فلیس
جراح علی ان یطوف بها و حال اگر طواف صفا و موده با حق اسم و انبیه و ظاهر آیه دلالت
کنند بر آنکه قصه مشروط باشد بخوف و حال اگر سفر موجب تقصیر است و تحقیق آنست که سفر خوف مشروط تقصیر
نیت با جراح ملک هر یک از سفر و خوف علیها مگر اندر زیر که بعضی نماز را قصه و موده در سفر با
نزد آن خوف پس ملک با فقراده سبب تمام است در قصه اگر بر دو سبب با جمیع تنویر لطیف اولی
قصه و انبیه بر آنکه خلافی نیست در آنکه قصه در سفر معنی کفایت است بدو در خدا و آن خلاف کردن
نیت که در آن وقت است که سفر است و مالک و احمد نیز بر اینند و ابو حنیفه و امامیه

گفته اند بخت و جلاست کمیت . چهار فرسخ و نوزده اما یک مرحله است که بخت فرسخ باشد یا روستی
متوسطه السیر و نه اما یک قدم در صورتی که سفر جایز باشد نهاده واجب یا مندوب با مساجد و در صورتی
که هر احم باشد و دلیل این آنست که هر مصلو بهجه تحقیق در تریقه مشقت که در سقوط آنست پس تفسیر نیست بمعنی
بسورت نیست بلکه از در تریقه و سفر و نه بسیار کیفیت مصلو فومی نماید و اگر آنست قیوم چنان
باشی در میان ایشان بوقت نوم رانده افادت احم المصلو پس خواهی که اقامت کنی بر ایشان تا زوال الظرف و
را و قسم سار فلنفر طافند چنانکه پس باید که بایستد که وی از ایشان مصلو نماید و تا زوال نماند و اگر وی دیگر
رویدی بمن بایستد استلاء که دست و شگون آن مینه القال و لیا حله و اسلحه من و باید که ذرا که نماند
تا زدی که از مصلو است و در آن روی فرم و احتیاطا سلاح احم جز نیست که بان فرقی هر کنند از خود و جمع
آن را مایه پس هر چه را و اگر فاذا اسلحه و اسلحه چون سبده کنند تا زوال نماند کان فلیکونوا اسلحه باید که باشد
انها تا زدی که در مصلو و اگر آنکه از ایشان جدا شود و بمن خطاب به پیوست که هر لفظ که او تا زوال نماند پس
تعلیقت محاط بربایب و چون این کرده مکلف یکبار در نصف اشکبار زود و کلمات طائفه آخری میباشد
آن طائفه و مکرر نمیکند که تا زدی که در و نند فلیصلوا اصحابی باید که مار گذارند با تو و لیا حله و باید که
یکبار در حله تر که آنی که در آن حله می کنند از دشمن جوان سپرد خود و زره و اسلحه و سلاح های
خود را که بدان جنگ می کنند چون خمسه و نیزه و گان بجهت شدت اجتناب از زنده بد آنکه کند و زود آخر
و فلیصلوا به و آن اخرون می کلام یکبار بر لفظ یکبار دیگر یعنی بقوله تعالی و ان طائفان من المؤمنین
اقتتلوا و اقتتلوا واقع شده پس بیان حکمی کند در وجوب اخذ سلاح بقوله و ذالکین گفته و دوست
میدارند اما که کافر شده و دشمن می کنند و فلیصلوا از آنکه غافل باشد عن اسلحتکم از سازا
حرب خود و امنتکم و از متاعهای خود چون البسه و سایر رتوت فلیصلوا علیکم پس میل می کنند
یعنی محاربه و در بر شما میله و احد و یک یک محاربه و هر چه بایند ببرد و چون در بعضی اخبار حمل اسلحه موجب
مشقت گفته است ازین جهت در تحقیق مشقت آن رخصت وضع سلاح نموده که در اجتناب علیکم
و چه کنایه نیست بر شما اتفاقا بلکه از شما اگر باشد برتری من مصلو از باران که ان کند اسلحه را او
کنند و مصلو بایستد باران و تا زوال در حمل سلاح ان نصحو انکم بهید اسلحتکم سلاح های خود
را ان نصحو انصبوب نزع جافه است ای لا اثم علیکم فی ان نصحو چون عدم اخذ سلاح در مقابل هجوم
اعد است و مسلمانان ازین جهت در اخذ این تر از نموده بقوله و حله و احد و یک و ذالکین و الا
مصلو و مصلو خود را ناختم بر شما هجوم می کنند ان الله بد رخصی که خدا می احد و یک و مصلو و مصلو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعضی از اینها در این آیه دلایل است بر آنکه اسفا و عتاب تاب از خدای عزوجل است و بعضی از اینها
در نفس است و بعضی از اینها در امری که واجب باشد بر ما علی آن و بعضی از اینها در امری که مکروه است
کنایه را بان گفت که خدا قائل است که ای کسب و ای نیت که کسب و نیت را با عیب است
آن آیه را بعد از این که می گویند که ان الله علیها هست خدای و انما یفرق دروغ و کجاست که
درمی آید و قطع بد و حق نیست خطیئه و در کتب کتبه صغیر را و انما یفرق دروغ و کجاست که
انرا و جهت ندان که یقینا بی گناه را یا نیکو طبع است بهیروی مرقوم که در خدا خصل بهیست که
بر او است در وی را که از ان صغیر و مهتبی می شود بی گناه و انما یفرق دروغ و کجاست که
مناهی و در ذیل و انما یفرق دروغ و کجاست که بر سبب انسان بی فرمای و انما یفرق دروغ و کجاست که
در او می و ستاد و از صفت هم اعلام نمود و در کتب کتبه صغیر را و انما یفرق دروغ و کجاست که
طریق است که ای دروغ منفرد است که است لایق و انما یفرق دروغ و کجاست که
آن یفرق دروغ و کجاست که است با وجود مسلم است انما یفرق دروغ و کجاست که
بوالا و در انما یفرق دروغ و کجاست که است با وجود مسلم است انما یفرق دروغ و کجاست که
خبر را و بان عمل هر بدی که است با وجود مسلم است انما یفرق دروغ و کجاست که
چیز خود بر شاه علت خدای آنچه رسا طر خطیئه را که بجهت افتاد و در بر ظاهر آمد و در
سین و در او لغت ای سیمان العز و انزل الله علیک و دستاورد است
و انما یفرق دروغ و کجاست که است با وجود مسلم است انما یفرق دروغ و کجاست که
از معات امور و کلمات نماز و دیگر اعمالی را در آن عذر است با وجود مسلم است
چنانچه در احادیث معتبر آمده که در این آیه من غنیت خلعت ما کان یلبس فی کل یوم
فصل الله علیک و انما یفرق دروغ و کجاست که است با وجود مسلم است انما یفرق دروغ و کجاست که
و خلقی و انما یفرق دروغ و کجاست که است با وجود مسلم است انما یفرق دروغ و کجاست که
را از گفتن ایشان از آنکه خطیئه را که بجهت افتاد و در بر ظاهر آمد و در
کس که فرمایید بهیست که خطیئه را که بجهت افتاد و در بر ظاهر آمد و در
گفته اند که در انما یفرق دروغ و کجاست که است با وجود مسلم است انما یفرق دروغ و کجاست که
فرمایند با صلاح که در میان مردمان و در آن انما یفرق دروغ و کجاست که است با وجود مسلم است
بهیست که در انما یفرق دروغ و کجاست که است با وجود مسلم است انما یفرق دروغ و کجاست که

[illegible]

واسطه آیتیه خود مشغال را بعد از آنکه در آنجا بود که گفته الله را ندیده است خدای او را و در آنجا بود که
بر حمت خود این صفت را بنده بطاعت یعنی شیطانی که جانی به صفت مرید و لعنت است و در تفسیر منج الصالحین
آورده که کتب اسلام بر سر بیست و پنج کلمه بود که در برایت اسلام بر روی از حجت مشرکان در که
شده نمایان شده مگر دند و دیوی در شکتی همین رفت و این او را داد که جمعی آمدند یعنی محمد و اصحاب
که بر او عیب میکنند و این ابایا را از دست نیامد که حامیان و کریان بودند چون مشرکان این باشندند
نیکو را اولی آورند و تا ظاهر دهند و گفتند محمد کجاست نماندند که خدایان ما چه میکنند شخصی الخطب
ان مصدق است و در این خبر دادند و گفتند که تا حاضر باشدند که بشنوی که خدایان ما چه میکنند پس
معه ای که در نماز رسول حاضر شده توان باز شنود و آنحضرت داشت که این از کار شیطانی لعنت است در این
نمونه بود که این مومنین نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله غافل بر خاطر خطی خود راه مد که آن شیطان در
اندرون است و از داده منور نام داشت من او را بکتم تو بعد از مشرکان حاضر نمودن من بام و
تو اسرار دهم رسولی خدا خوش است و روز دیگر مشرکان بیامدند و بنان را بار بستند و قربانها کردند و رسول
خدا را حاضر خشنود چون آنحضرت را رسد بختی بر روی در افتادند مشرکان برخاستند و بنان را بار آوردند
اراسته کرده بختی را نشان گفتند و بعد از آن آنها سجده ایستادند و آمدند و گفتند که ای معبودان ما این
دیروز که یکدیگر بیکدیگر نماندند و چون این گفتند از غمگینی همین او از آمد که من آنکس که مرا مظهر میکنند
شتم ما بر حامی را که غم نام داشت در وقتی که طغیان و سنگبار نمود و آنکار حق کرد قصد فعل نکرد و من نمود
دستام میدهد او را پسند که پاکیزه است از هیچ معایب و لواحق و حق تعالی کورده ای قرآن را او را زان است
از پس موسی ما بر او بزم و مقام و روحی او مشرکان چون این شنیدند با یکدیگر گفتند که محمد ما را میفرماید
امر و نه خدایان ما را میفرماید پس برخاستند و آن تار را بر زمین زدند و بکشتند و بر رسول آنحضرت
و از شتم و سخنی نایاب است و گفته اند که آنحضرت سید همه در سینه رسیده ای می
و مفاد از آیت بی مذمت در موضوع از کورستانی قبول و محمد بن بهشت از یوچانی
بیاید اینها که بگویند هیچ آن شریک را که زده بغیر شمع نیز قصد آنها را و چنانکه ایستاد
چند روز از آن مصلحت شد و در آن محل تمام او چنانکه در عمارت محمد خضر است و در
در کوه و صحرا شد و در عمارت نبی و در کوه و شمشیر بوده بدو از آن
یکدیگر در آنجا که محمد بن عبد الله بن عثمان در و تکرار گفت ای جزو تکرار و تکرار ای
و این عمارت حکومتی می توانی کشید که بر این بر زاده تو کرده الله جل و علا

[illegible]

قوم بر جلالت و گفت با ما رخصت الوده ربانی صبر کن تا آخر ششمان بنویسم که گفت چه برایش می شود
که گواهی میدهم که خدا بکسیت و محمد رسول اوست بجز ازین ملت باز نمی کردم و ازین قول درویش کرد
توسیس که این سخن شود نزد درویش و طلال افروز و دین را فوئی و اسلام را عرقی بدید آمد و چون بشناخت
و شمن قوایت ازین صحت حق تعالی از قول او حکایت میکند تا مکه کفایان از و محترمان شوند و بگویند
او از راه و ندوی فریاد و حال گفت شیطان با حق تعالی وقت که او را گفته بود که این علیک یعنی
الی یوم الدین لا تحملک من عباده که بر این که از ما که از بندگان تو با عوای و اضلال میکنند
به هم مقدر کرده که اراعت انکار کنند و از هر اکرس از او میسازند و قصد و فو نه بعت انکار خواهند بود
چنانکه در اخبار بصحت موسسه که حضرت رسالت پناه در وقت تلاوت این آیه که از هر اکرسی برای قیام و
دیگری و و زوج و شیطان و حیوانی مذکور است که قوله قال لا تحزن لعطف است بر لعنه الهی شیطان با جا
تطابق لعنه الله و هذا القول للرجال علی فرط عداوتهم للناس و نیزه از قول او حکایت میکند و لا ضلعتهم و این
له را که انهم الی انما از طرف حق بوسله و ساجس و غرور و راه را و لا ضلعتهم و البعد در از و افهم انما
بسیار ایمان در شمس الی انی با طلال را طلال حیات و تاخیر و به و لا ضلعتهم و این را نیزه فرمایم انما را در
لیکن که تا به این بشناختند از ان الاضام که ششما می چهار یا از مجذبه حرام گردانیدن آنچه حق تعالی از اضلال
و انداختن این اشیاء است به باخوب بران بودند که از انضیب او شان میدانستند و لا ضلعتهم و این را نیزه
فرمایم انما را فلیغیون تا البت نیزه خلیق الله افزوده خدا را بصورت یعنی نفس خلق ایشان را ندید چون
نمی گردن ان و نه نمی بود و زن بر و لب و دست و پای و مانند این است چون عبادت و قهر و شوال
و ابرج و قوی در امور باطله که بسبب کمال نفس است نه موجب ذب الهی و امام محمد باقر ع روایت است که
را و انما که درین خدا را غیر و تبدیل دهند و حق آیه بر قهر و انی است مجذبه که انی و بر شمل جمیع غیرات سر خط
من یصل الشیطان و سر که فرایر و شیطان و لیکن من دون الفکر و کسی بدون فکری بانی و در که
در شیطان میفرماید بان اقدام نماید و اما او را بر امر خدا اختیار کنند و حق حاکم کس بدست کس
ند حاکم تا شیطان را بی روشنی و هیچ شریانی بان نمیرسد که شخصی تبدیل مکان کند که در پشت نام نذر
و باشد بکافی و در شیطان و عده میداند انما را شیطان با آنچه و مانکنند و میگویند و در بار و
را کنند انما را شیطان و در بار و مانکنند انما را شیطان و در عده نذر انما را شیطان را
لا عو و بیکر و بیکر و در انما را شیطان است از انما را شیطان در انما را شیطان و در انما را شیطان
مورد شیطان و در انما را شیطان و در انما را شیطان و در انما را شیطان و در انما را شیطان

حای ایتان دوزخ است و کجالت و نیکبذات و عتبات مخصوصا از دوزخ کربکهای که بدین
مغفل کنند و از شدت عذاب بان نمی توانیم بحال است از حیض و سلسله نیرا که فیصل اسمیگان است
و اگر مصدر باشد پس عمل در با قبل خود خوانند که وعده از ذکر و عذرهای وعده می کنند و این اصوات
مذکور کرده اند و عملوا الصالحات و کرده اند عمل با بسندیده سنگه بظلمت زد و باشد که در این راه
جنان تحریک بپوشانای که میر و مرین خنده آلتها از آن زیر در خانی آن جو ناخالصیت فتنها
در خانی که این در مدکان جا و دریا شده و در آن آلتا بکشت این تا بکشد خلوت دست بمعنی خلوتی که در
فت الطغیان پذیرد و عتبات الله وعده که خدا وعده کرده و حقارت است که بخشن جو و راس باونی
ما خود از حق بخیسمی نه و عده اولی که بکشد. اگر مصیبت بکشد و عمل از دست وعده است و آدم و مکه
نفرست و می تواند که موصول مقصد باشد یعنی ما بعد آن لغو آن که وعده الله مقصد بان فعلی که
بسی غمیرا و خالکم و عتبات است از این مسدود و معنی اصلش می الله فیلما کسب است و از خدا و
معنی استقامت از برای نفرست می بخاس از و است که تفت و با ما عتبات در رو بکشد و عده است
ترغیب نباده و در جمیع آن مرد است که مسلمانان و اهل کتاب و در مجلسی با یکدیگر جمع شده بود و نصاری
اغراض فاحش است که در کتب خود فعل از این بیعت شده و کتاب ما قبل از کتاب است و در بیعت زود و کوی و
و نصاری مسلمانان جواب دادند که بیده عتبات است و کتاب ما نسخ کتابه شامیس با بیعت خیر از برای
آیه اند که نشان است آن وعده حق تعالی کرده و تلاوت با صانعیم تا زوای سما و مسلمانان و اهل
اهل الکتاب و با روی اهل کتاب که نیکو لایع الجیر الا لمن کان و اهل نصاری معنی کار صله
با نرو و بر نیاید که نصیب ما بشعید و در سب ایام و عتبات و احضاب از مسلمات هر روز
بیعت باید و بعد از آن بجهت نظر این امر می فرماید من یعمل شیئا منکم که بکشد کاری می که بکشد و اگر
بان عاجلا با اجلا اس حکم عام است بر عتبات را آورده اند که بوی این اعدا صراحت است و گفته اند و ما
چگونه در شکای ما شده جویم از تو بخاس از که در خانی است پس حق جرای آن که داشته است حضرت خیر
که بگوید می تولید و ادب می رود و ملا با بتمایز که بکشد. قول الله عزت فرمود و کجالتی نفس
من بعد فرمال او است که در شمار که بخاس نبات را و بهیچ رسد که در عتباتی که فار و کنایان
که اندانان مایه ار که اگر خاری در پیش خلیه که فار کنایان و با خود و آنکه با عتباتی این آیه شخص است
بغیر است و فاعل بغیر بدون احرار برانی و حسن لغوی فرمود که مایه بسو که حضرت هم هر که بوی کشد
و اگر بوی که با عتبات است و این را عتبات و در یاد و اگر که فرمایند و در دوزخ می رود و عتبات باشد و این

بر این است که بعد از آن می فرماید و لا یجوز ان ینال علی سواک برای نفس خود من دون الله
خبر از خدا و لیکن در باب دیگری که بعد از او می آید و لا یجوز ان ینال علی سواک برای نفس خود من دون الله
من الصالحات و هر گویا اندیشه ای از اعمال صالحه را بچشم ابرویت از کتاب تمام آن نیست و ملاحظه آن در
من ذکر که او آنرا از مرد و زن این در موضع حال است یعنی در حالتی که اعمال صالحه کامل و ثابت باشد از مرد
و زن و هر دو یکسان در حالتی که او مؤمن باشد چه عمل بی ایمان اعتبار ندارد این حال شرط اقرار عمل است مان
در استغفار و ثواب فادولیک بسبب کرده عمل کنندگان مؤمن یا خلون الجنة در اندیشه است و غیر حتم بعضی
معمول خوانند و اندیشه ای در او در و نه بخت و لا یطعمون و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود افعال ابرار
یعنی چیزی به چیزی و ثواب این سال کم نکنند و معنی نفی قبل از این مرتبه بعد از آن ذکر کرده و مراد است که چون
ایستین با ما بنمیزد از شدت کتاب با مسلمانان گفتند که ما دشمنان را بر ما فضل و مغزین نداریم حتی تعالی را رسب
آن را در عمل من الصالحات می آید و آن را در اندیشه بعد از آن سال سستی این دعا می کند بفرموده و لا یجوز ان ینال
و لا یجوز ان ینال و یافیه از جهت دین استغفار بر سبب نفی بر یکس نفی بر سبب صواب کار تر در
دین من استغفار و بجهت از آن سبب است که نفی نمود و خالص کرد و اندیشه نفس خود را لله برای خدا و من جبه الوجود
نویسند و باید در این استغفار تنبیه است بر آنکه این منتهای آن جز نیست که قوت بشریت با اله می رسد و تحمیل و جبه
بجست است که هر دو می خورد و در اندیشه آنکه اکثر اختصاص پس بدیکر عضو بجای خواهد کرد و هر دو محسن
حال است از خود استغفار و کسی که خالص ساحت دین خود را بر این خای بود حرام است و از غیر او نیز انمود در حالتی که
او اندیشه است بسبب کسی که در آن گذشته و بدینا و آنچه در پیروی کرد و صلوات الله علیه بر او است و این را که موافق دین
اسلام است حقیقتا در حالتی که ابراهیم مایل است از خدا و ایمان بدین اسلام این حال است اکتفا به از ملت
یا از ابراهیم و انجل الله خود را گرفت خدای انرا هم خلیل ابراهیم است یعنی او را بر کرد و اختصاص داد
بر امتی که مشایخ است بکرامت دوست با دوست و اعاده ذکر ابراهیم و عدم اکتفا به غیر بخت نفی بر آن
ابراهیم است و طلب با خود دوست اند خلق بر آن دوست که متعلق دینی لطیفی بود در نفس و مرتب تحقیق
در آن با از خلق معنی فضیلت جای و نه آفت اند در خصال این خلیل استغفار نیست و ذکر آن اینجا جهت است
در اتباع ملت او و این را با ذکر آن جهت در نهایت حسن است و غایت کمال بشود و رسب نسبت ابراهیم و خلیل
اقوال سه اند از اهل حق است که می گویند که حق تعالی ابراهیم را بجهت آن خلیل خود پندارند که در این
و این و جان و مال و فرزند و بی مال بهر آن داد و فرزند و ایمان و تن بر نیران و جان بجانا پس
برین سبب که این اسم می شنود و چون اعاد خلیل موسی احتیاج متحد است بخلیل ابراهیم جهت بر رفع

[illegible]

و این درین کتب بیان ارضایی داده اند و می گفت که مر اطلاق مرده و پیر کجا که خدای میفرماید که من و نیست خود
بوی که مر آید آسمان و آنگاه ملک ابدی برستی که خدا هست با آن نیکوئی در باره میخان و گوید که
علیهما و انما ینالان الله و اگر زنی و امره مرفوع فعل مجزوف است و فعل طایفه مفعول است که اگر
زنی خاست مرده یعنی آن در باره من غلغله از تو بهر خود نشو و شرک است از زنی از رحمت او و اگر است
از و مع حقوق او و اگر غلغله کرد و کردانی آن محال است و محال است او فلک جاح علیهما پس
همه که نیست رحمت یعنی مر و در آن ایضا علیهما در آنکه جلاله آرند میان که دیگر
و این صلیح و ابی القاسم است که نباید که جاحه زن مفدا از مهر خود بخشد و نبوت
خود بخشد و اگر کند از مهر و نیز حقوق خدمت فدی او را بکشد است او را از خود بکشد
نصب صلیح تا مفعول است و بنظر طریقت با حال از آن و الصلیح خبر و صلیح و استی میسر
از مفاقت یا از خدمت و مراد بان بان این است که صلیح از حیوان است یعنی که خدمت
از شر و زار باب میسر است که حضرت رسالت و مراد اطلاق داده او بر سر راه اخضر است
نا و قی که سید عالم بر سر سید و در بان نصیحت گفت با رسول الله رجعت نمانی بمن بخدا بگویند که دوستی
بر و در بان نهاده و لدن میخوانم که فدای قیامت در مرز زمان تو مختور تو و نبوت خود را بیا
می چشم حضرت بوی رحمت و مر و در زنی است او در جاحه عایشه می بود این آیه تفسیر وی
نرفون کنت و احضرت الالف الف الف و حاضر که دانیده شده تفسیرها بخیل نفی است
را از خود حضرت حاضر گردانید بر و می که منفک از آن نیست چه طبیعت آن نیست مقتضی است
جهت که مطبوع است بر آن نهاده اهری از زوجه در مصاحبت و مر و در بخیل می و رزند
مر و بعضی مراد بالنفس زمان که بخیل می نمایند بر اینها نمودن نبوت خویش بر غر و اصرار
که مراد بان مرد و زن است چه مر و در هیچ است با اتفاق و قسمت و مران بر زنی که او را نخواهد و در آن
سنتی است بر آنکه می خود را از نفخ و کسوت و قسمت مانند آن بر غمی دیگر بخشد و این هر دو جمله
بسیار و فعلیه و حیرانیه اند و می اندازد احباب ندارند اثانیه محاسن اولی نیست و ایراد و اول
بر غیب است در مصاحبه زوجه و کانی تمهید عذر و در می گشت یعنی اگر زوجه با یکدیگر است و وقت
کنند معذ و در اندک باب که بگوید از مصاحبه حقه بگوید از بیخاطر خود قلم کشند که آن از بیخاطر طبیعت
و خود را از آن می اندازد است و در نهایت عیب و آن مختصا و اگر نیکوئی می زید و در زنی که
ای که کفان و بقیع و در بنده از زور و اعراض و قبض حتی و عزیزان از امر و منه فان الله

[illegible]

و اینست که در این کتاب از ایشان بشارت شده که در افعال و احکام و در این کتاب
بر ایشان از اوقات و بقیه است و در متعلق متولی است و بحسب حکمت از ایشان بشارت شده که
و خدا را است مافی السموات و مافی الارض و مافی علوی و مافی الأسفل و در این کتاب
از کتب سفل و در این کتاب تقوی که موجب رعایت حقوق الناس و حقوق العباد است و در این کتاب
و صفاتی و در این کتاب که در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
است از صفاتی و در این کتاب که در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
این الله الله الله که در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
در این کتاب و در این کتاب که در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
اگر که در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
که در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
شکر و در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
بقوله و کان الله عظیم الشان و در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
در ذات خود از ایشان بشارت شده که در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
از ایشان بشارت شده که در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
خدا و کلماتی که در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
ایس کلام واقع میان خود برین الله و کلماتی که در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
خود از خلق خود و در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
بعد از فتنای ایشان می فرماید این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
فی سائر کتاب و در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
ای مردمان و بابت با خبری می آورم این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
بودند و در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
و آن نبی که در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
امس که در این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب
تکلیف از این کتاب از ایشان بشارت شده که در این کتاب

این حدیث ظاهر بود و در باره دعوی فطریه بین منازعت میکرد و در مناقشه از آنجا میگفتند که این حدیث
چنین قسم کردن حضرت منتهی به قسم از دین برسد گفت زنی که این بود و کس بر سر آن ایستاد
نمی بیند که از مالک از ما بردارد و آورده اند که معلول این در بعضی مواضع صحیح و در بعضی
الرشید رسید با روی او در هر دو وجه و در جواب از آنها صاحب مردمانی را زد و از آن خواهی
بود و می راندند و معلول به بالائی برآمد و گفت منتهی این عن فلان این فلان این قال را نیست
رسول الهی ص و من المکان علی حایره لیکن در ضرب و لاطر و بارون جوان این باشند پس بعد که این
گفت گفت که معلول گفت بودی با نه در از بدت و ای را از زد و کجا حاکم کرد گفت که منتهی به معلول از
یکبار دیگر این حدیث را باز گفت ماریون گفت راست گفتی مرا و عطفی محقق میگفت که این ملک
و پادشاهی که در دست است و در دست غیر تو بود و من متعلق شده و زود باشد که از تو دیگری
استقال باید ماریون بگردد او را هزار دینار بخشید گفت منتم گفت بدو برایتان قسمت کن
جواب داد که اولی است که آنرا بر صاحبان آن رد کنی پس بگفت و یکدست و قال الله و است
خدای علی ذلک برای ایجا و داد امداد و ابدال و افاق قبل از آنکه تا تسبیح جز او را از آنجا خواهد
عاجز کرد و اند این کلام نیز تقریر عطا و قدرت او بسیار و مندید انگس که مخالفت نماید مرام و من
کان یزید بر تو که باشد عی و در ثواب الدنیا و اشیای برای چون می بدست که از کتاب
جهد و برای غنیمت کند فعلن الله پس من و یک ندانست که آت الدنیا و الا حیر و پادشاه دنیا
که آن خیر است و پادشاه آخر که آن نیز خیر است و کان الله سبیلنا و است خدا که شونده گفت
قریب است بین فتنه و فدا و عارف به افاض پس بعد کس را حسب فضل و عرض بجزایات خواهد داد
و عطف آن امر خود با القسط و قیام حق و نیز میل و جور که موجب ثوابت و این سبب بود که
یا ایها الذین آمنوا ای که و مؤمنان که تو را تو آموختن باشد ایستادگان با القسط بعد از
جهاد و کشندگان در اقامت مرام و عدالت و مواظبت نمایند که بران متشکل او فکرم
باشد که انما برای خدا این خبر دوم که نوشت و کنو علی القسط و اگر چه بنفس شما باشد با حق
من که از آنکه حق که در دمه و اوست و هر چه در دست و در حق و ای که کان علیه
و این سخن است که اگر چه بی تو باشد و او الودیع و با حق و در دمه و الا فیه و در آن سخن
و این سخن اگر چه بی تو باشد و با حق که از منسوب و در دمه و الا فیه و در آن سخن
و این سخن اگر چه بی تو باشد و با حق که از منسوب و در دمه و الا فیه و در آن سخن

معاجرت نیست بدان که فرمودی و هر چه در بار حق است با حق کلام مذکور دلالت بر این می‌دهد و این سخن
عنی است و چنین حق را که در بار حق است با حق کلام مذکور دلالت بر این می‌دهد و این سخن
ترست و با حق صلح و این است و غیر چون حکم و اولیست که در اقامت شهادت رعایت حق و غیر مشهود علیه
بکند و هر یک از این دو واقع باشد که اولی در ملائحتی و اولی است پس متابعت کنید و اولی نفس را
این سخن که اولی است و در حق کنید از حق یا بجهت که است عدول کنید از عدل پس آن قدر که با حق
بلطم علت است بلکه است که معقول را باشد و آن تلو و ادا که به بی سبب زبانه‌های خود را از گوشتی
راست از این عین نقل است که خطاب بکلام است یعنی ای حکام شرع در اینجا است و در
از خدمت عدل و تعارض و اعراض کنید از ادای آن تا نایافته فایده گان پس درستی که
خداست بکام مقصود و بدینجهت که عدل و میل خیر و ادا پس شمار ابدان حکامات
خواهد داد و رای دلالت بر وجوب اقامت عدل در حکومت مطلقا خواه بر نفس مقوم یا غیر او
و وجوب اقرار آن بر نفس خود حق کتابت باشد در ذمه او و اکثر علماء امامیه گفته اند که شهادت
ولد مقبول نیست بر والد چون مستلزم تکذیب والد می‌شود و این حقوق است که مانع شهادت است
اما شهادت ولد بر اموال و بر این اموال مقبول است و همچنین بر این اب و نیز مقبول است شهادت آب
برای ولد و هتانی اهل سنت در این مخالفت کرده اند زیرا که منصف نیست که مانع است از قبول نیز ولد
بعنی از والد است پس ولد جزو الدات درج بر کتب از این است که شاهد نفس خود باشد و همچنین است
کلام در اقرار و اموال در جواب این می‌گویند که حق خلاف این است اما اولاً بجهت نصی که کرده ایم اما ثانیاً
بجهت آنکه تمت مدفوع است بعد از اب معارضه ادا نمائید اما ثالثاً بجهت آنکه بعضی حقوق نیست بلکه
مجاز است و هر یک را حکم نفس خود است لهذا است که احدی حاضر است بلکه دیگری رق یا ایضا که این معنی است
اما کسی که ایان او در خطاب با مسلمانان است یا منافقان است یا مشرک است یا شیعه بر اهل حق و غیر
ثانی منافقان را خطاب می‌کند که ایان او بر بدینجهت که زبان با حق معتبر فیه بالله و عمر مقبول
نموده و سعاد او محمد است و الله علیهم السلام و بکنایه که فرمود و سعاد است خداوند بیخ حلال
سعاد و بر غیر خود یعنی قرآن و الکتاب اللّٰهی و غیره و بکنایه ای که بکنایه و سعاد و در حق
پیش از آن قرآن محقق می‌گردد ای کسان که ایمان احمده و در ارجحیت بیانی ایمان را در حق
و معانی ایمان ایمان او در دنیا و آخرت و در حق ایمان او در دنیا و آخرت و در حق
و معانی ایمان ایمان او در دنیا و آخرت و در حق ایمان او در دنیا و آخرت و در حق

والتوبة الأخيرة وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبة لم يقبل له حساب
هذا لا يقبل الله له حساب في غيبته وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبة لم يقبل له حساب
بذلك حتى أن الذين آمنوا بعد مني كانوا كالحمار أوردوا في الحديث معنى يعود في الحديث كالحمار
شديد بسيدن كوس لا آمنوا ليس بالآمان أوردوا في الحديث معنى يعود في الحديث كالحمار
سند في الحديث على السلام في إذا كثر الكفر پس بغير توبه وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبة لم يقبل له حساب
مكرر في الحديث أن من أتى الله بغير توبه وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبة لم يقبل له حساب
لكن الله لا يقبل له حساب في غيبته وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبة لم يقبل له حساب
كفر بوجهه وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبه وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبة لم يقبل له حساب
حق توبه وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبه وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبة لم يقبل له حساب
التي لم يند وابت زنا مرده وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبه وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبة لم يقبل له حساب
أن التقدير من حيث هو لا يقبل له حساب في غيبته وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبه وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبة لم يقبل له حساب
بما مر وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبه وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبة لم يقبل له حساب
إيمان من الذي انجاس مروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبه وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبة لم يقبل له حساب
خواه در بر وخواه در بحر مروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبه وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في حديثه أن من أتى الله بغير توبة لم يقبل له حساب
من فغان را بر سبیل نیکو با جبرین منافقان را بجای بشارت یاقوت لعل ویک مرآت نراست
علا آبا ایما عذابی در دوزخ الدین منافقا لعل ویک نراست یاقوت لعل ویک مرآت نراست
کافران را اولیاء و دوستان خود من در دوزخ الدین منافقا لعل ویک نراست یاقوت لعل ویک مرآت نراست
در محمل غضب یا رفع بر ذم ای اربید الدین بس بر سبیل الکفار میگوید الیبتقول
ایای طلبند عندکم العزوة ترویک انما از جند رفاق العزوة پس بدرستی که راست
لکن مریدان است چنانکه آن لقب این حال است یعنی زوجه الی که جمیع عزت از چنگ
حضرت رب العزت است و او سجان عزت برای اولیای خود نوشته است بجز این نمی از مجازات
و محمل لطیف الی ان می فرماید و لعل ویک نراست یاقوت لعل ویک مرآت نراست
موشان فی الکتاب در قرآن بر آنکه حق تعالی در کتابی فرستاد که با خود می کنند کان و مستحکم
بقوان انتم و من خاست تکلند و آن آیه این است و اودع ابنت الذی یخون من الی آیه
انجی و در دوزخ و کار آن بنماید و میگوید که حق تعالی در قرآن فرستاده که با خود می کنند کان و مستحکم

[illegible]

[illegible]

اول منافع آن است که پسندیت که در میان دو کلاه کوسند که زود و بجزیر کردن فلان بن دو کلاه کند و زند
را با یکدیگر هم شود و یکدیگر هم گوید و بعد از بیان حال منافقان مومن را بنی که منافقت کا فلان یا آنکه آنکه
امتنوع آنجا کسی که کرده اند لا یشکل و الکافرن فراموش کنید که با فلان از اول سواد و دستان من در قول
للمؤمنین بجز از مومن چنان عمل منافقان است که با دشمنان خدا و دوستی کنند تا بیکدیگر و آن ایام که اید استقیم
برای تو نیست یعنی از من جدا می آید آنی تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عِلْدًا که بگوید ایندم خدا را بر شما یعنی عذاب خدا بر شما مسلط
تا مشتبه آنجی وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَاقْرَبَتِهِمْ فَارِقُونَ که مهربان است و خدا دلان است و مولا است وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَاقْرَبَتِهِمْ فَارِقُونَ
بنفای و این دلیل است بر آنکه صاحب حق نمی شود که بعد از چهار مرتبه بر او بیس الطمان بحمت ذریع
آیا صاحب گردند و سب و ادا است بر آنکه حق تعالی را بر یکدیگر نیست که بعد از معصیت ایشان حاصل که توغی
می فرماید که مولا است بَلْ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهِمْ إِذِ انبَأَهُمْ أَنَّ يَوْمَئِذٍ يَكُونُ لَكَ يَوْمَئِذٍ ثَمَلٌ که بعد از عذاب لایطاق آن
الْمُتَافِقِينَ بر مبنی که منافقان فِي الدَّيْمِرِ الْأَخْطَفِينَ شغل من التامر در در کوه زرد بر بلندار
و در زنی در خمر جز باشند و است که چون منافقان را بد و زنج حکم کنند ایشان را بد و اول
در آن دالک و زنج گوید که ای الشان ایشان را یکدست که حکم ما بر زبان است و بر زبان ایشان
طرح جاری بوده هر چند که می زنی گفتند ما در موقوف البطل و غل نمی کنیم و بعضی منالی بر در کار کرده
انشاء حراق ایشان را با یکدیگر تا بر که بفهمند پسند انفس آن دیگر که بر حکم ما بر دل است نه زنی
سبایت تافت و کفر و ایمانی التامر را به می چون در دل ملت آن جدی که تفت گشتا شد حدتش و ایشان
بجهد و ادا با بد و عذاب با بن و دل بخت کفر و نیای قمر ایشان از الحاکم ایادی که کتاب موده ایشان را
از آن در کبر و ان در حدت واقع شده که ثلاث من کن فبه فهو منافق و آن صاحب و اصل و زعمان
مسلم من اذا جدت کذب و اذا وعد خلف و اذا اتمن خان یعنی سه خصلت است که هر که باشد و
منافق است و اگر چه روزه دارد و نماز کند و دو بخوی اسلام کند که چون سخن گوید و دروغ
گوید و چون وعده دهد خلاف کند و چون ادعایین دارند خجاست که آن از باب سبب و غفلت است
و ضعف از منافقین نیست إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا که انکه توبه کنند از فحاشی و اصلاح آرند
آنچه فاسد که در پیچیده باشند از اسرار و احوال و خجست عقاید در حال فحاشی و اختصاص با الله و
چون در زند بجا و است بدی و اخلاص است و خالص و پاکیزه گردانند و حق خود را بیکدیگر برای
خدا یعنی طاعت کنند که برای حق بخدا که در حکام فحاشی قصد کنند از با فحاشی پس آن کرده
بگوید و اخلاص و اخلاص تمام و اصلاح که موصوف اند مِنْهُمْ باشند از شما وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَاقْرَبَتِهِمْ فَارِقُونَ

سرای و موقوف بونی الله الموصوفین موزون . راستند که خدا بر هر مومنی را احد اعظم اعلا و
بکس و ثواب متکسر . بعد از آن که حساب باین نفاق میکند که اصلان نبات در اعمال ابد و صایغ
الله بعد از آنکه چیزی کند خدا بعد از این است که باین کار و مومنی اینک البتة عذایب نیکه شمر
ان و مومنین اگر شک کند بر نعمه و احسن نعمه ان کسید بوجدان ان روی تحقق خلاصی انت که عذاب
که الله عذابا به جهنم و مع نرا و الله عذابا به مع باد بر او مونی و معالی است از نعمه و قدر و لغو
شکر بجز انک که ناظر اول او در کس نوت و نیکه و باین بر بیل ایهام بر عیله که اری ان مفتوح و خود
و بعد از ان امعان نظر میکند و معنی از ان شمس و انان مایه از د و کانی الله شاکر است
صدای نواب و دیده مترا در ان علمها و انان مایه از د و کانی الله شاکر است
مالی انان نفاق کرده که ان اظهار خلاف الطال سب و در حق ان سال خود که جنس منت کرم چه در حق
واقع خود اظهار ان جابریا شد بچونان بود که ان نانی باشد که انان طرف مروج دارد پس ممکن است
که جانب مروج او موافق باشد در طرف راجع و اگر ان خبر محض باشد و انان ندارد و اظهار ان جابریا
ان قال الله لا یحب الله الجھنم و دوست نمی دارد جهنم ای اظهار ان را با التوسل مع البھول بیدی
از کفنا را الامس ظم ما انکار از ان کس که بیدار است کرد باشد یعنی دعای کردن او بر ظالم و اظهار نظم
مومن از ان است او که ان الله سمیعاً و مستند است انان اقول انما را علمها و انان است انان
انما را مروت است انان محض یعنی را البقیات برده و طعام نزد انان طعام جافناحت این ن بهر جا که
بیرسیدند از بی مروتی او حکایت میکند در دمان النشان را بر ان شکایت عذاب می نمودند
انان بیدار در خون آن قوم نازا شد و بعضی معنی انک دوست نبدار د خدای که انی را خدمت کنند
و مشقات بوند و بیدی نام او بر د که مظلوم باشد چه جابری است او را که حکایت کند از ظلم و بیدی
نام او را بر د و ظلم او را بر مردمان ظالم و دلسزد و از دوا جدا شد و بعد از ان رخصت بظلم
در انقام مردمان بوجع غیر واضح و عفو و بجا و از ان کاه ترغیب می فرماید ان تبدل و احسن
اگر انکار انکس نیکو می را و طاعت و موقوف و باین بجا آید انرا او بظلم انان عفو کند عفو
مستود از بیدی که انکار انکس سوا خدمت به دانی مقصود و انکس که ستمه ذکر است او را و اخفای انکس
انکس و بعد از ان مرتب ساخته فرمود ان الله کان کسین و بیدی که انکس است عفو انکس
کننده انکس عفو انی با وجود کمال قدرت بر انقام الاثام انکس انکس انکس انکس انکس انکس

عظم کنند کاین و در این آیه بعضی مظلومان سب بر عتو تا متعلق شود باخلق ربانی و با انوار رحمت
انوار نظر دارند و از سران گذرند در محراب البیان آورده که آن اولی دال صفت
بر آنکه هر یک سست خود کند و از نظر حق خود نماید جایز است بخیر که اظهار آن نماید و
آیه ثانیه نیز سب در محراب بیان و نهی از کثرت عیوب خلق و توبیخ و توبیخ و توبیخ و توبیخ
منافقان خود در عقب آن ذکر اهل کتاب و مومنان می نمایند آن آیه که لَقَدْ خَلَقْنَا
بِالْبَلَدِ حَقِيقَةً وَبَعِثْنَا فِيهِ نَبِيًّا فَكَذَّبُوا فَسَاءَ لِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ و بعد از آن
خبر می دهد از آنکه جدائی افکنند بین الله و سر سلسله در میان خدای و رسولان او
یا انکه ایمان آرند بخدای و کافر شوند بپیغمبر او و بگویند لَوْ كُنَّا نَعْقُصُ
وَسَيُكْفِّرُكَ اِيْمَانُكَ و کافریم بعضی فراموشان که می گفتند که ایمان که دارم بسوی
و غیر سب و کافریم بعضی و محمد و رسول و آن بخیل و آدمی جوان که فریاد می زد لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
میان ایمان و کفر ای و حال آنکه واسطه نبوت زیرا که حق مختلف نمی باشد پس ایمان خدا
نام غنیمت و مکر تصدیق جمع رسول و پیغمبر کافر کفر ای و حال آنکه بعضی مانند کافر باشد بطل رسول
اولی آن که در میان ایمان و کفر طبعی می باشد که لَا كَافِرِينَ ایشان کافر باشند و ناگه ویدکان
حقاقت است و ثابت در نفس الامر حقاقت مصدر مود که لغیه یعنی ایستادگان و کفر کامل اند حق است و ثابت
در نفس الامر حق و ثبوتی موافق واقع می تواند بود که حقاقت مصدر کافرین باشد یعنی به الله که کفر و
کفر احتیاطی ایشان کافرند که مستحق پس اطلاق اسم ایمان ایشان غیر حق باشد و احتیاط
للكافرين و اما در دین برای کافران عذاب است چنانچه عذاب می تواند شد و معتدون باستانه ایمان
و الله حق است و کسانی که ایمان آورده اند بالله و سر سلسله بخدا فرستادگان او و دلم بپوشان
و جدا کردند بین اهل صفت میان یکی از ایشان در ایمان بلکه کفر کرده اند اولی آن که
حققتند بسوی خود یا بقیه کافر باشند خدای و در کسب ایمان نیز و بعضی بصفت مطلقه غیر
خدا و بعضی زود باشد که ایشان را بهیم اجور هم فرماید ایشان که بهشت عدل است و ایمان و عدل
و عدل است و کمال عدل است خدای است ایشان را بهیم اجور هم فرماید ایشان که بهشت عدل است و عدل
حق است بر احد حال آنکه بعضی تعدد است بجهت عموم است نه آن در سبای حق و الله است و تعدد
ایشان بسوی خود است و بعضی در این کاین و نایب است و اما در این که بهیم اجور هم فرماید ایشان که
اهل کتاب مظلومان که از توبیخ اهل کتاب که اخبار بود و در این کتب بنی و مشرک او

معنی از توبه و میوه ایند آن شوق علیهم السلام و آری ایشان بیکبار گفتند من الشما عی
از آسمان چون توبت باکتابی نوشت بخط و مسامحی ببار که نوشته باشد که رسول خدا می جو این
سوال است از روی لغت بود و معنی حاجت شناخت و حق محاسبه است پس خط الحمت
فرمود که ازین سوال و غلبین مستحقان مساکو امونی پس بر رستگار ایشان یعنی بنی اسرائیل
که این کرده از ایشانند در خوشی است از موسی که گفت بر کنیز این در خواسته در بخادی گفت
که بخوبی فایده نقد بخت است که جواب شد و معذرت است ای آن است که با ما لوم منک نقد سالیوا
موسی این برائی اگر چه از آباء ایشان جدا شده بود لیکن اسناد آن ایشان بخت است که آخذ
نهب آباء خود بودند و تابع آن و اینکه اقتراح این امر می کنند بر تو اول جهالات ایشان نیست بلکه
طوری است از آباء ایشان بنده است و رفتی کلام حق شنیده و فحاشا که ای موسی
اسما لله یا بنده ابرائیم از آردی عیالی و اشکال این نقد بکلام میباید و جبر است
از ان سرشده حیره است و نوبت هره بر غیر می تواند بود که مضروب بر حالت باشد یعنی میباید و دشمن
یعنی در حالتی که معاینه کنندگان با بنیم او را می حلیم التماس عیالی پس فرار گشت ایشان را صفت یعنی
آتش از اعمال آمد که هم ایشان را بسوزند بطلب ظلم ایشان یعنی بسبب سوالی محال که
طلب بر دست است و نقض این قصه در سوره بقره در آیه تا خذ منهم الصالحات بطلب معصیت بر یافته و اگر
منطوق کلام نقد سالیوا موسی اگر من دلک و دلیل است بر آنکه موسی طلب است از آباء می خود نموده است
بلک برای قوم خود نموده و نیز دلیل است بر آنکه رویت حق تعالی محال است جدا و من خود نموده که برای
رویت اگر از آن خبر است که احبار یهود از موسی می کنند و وجه تحقیق که آن تنزل کنند است
و در کلام که سوال حضرت محمد کفر است پس طلب رویت که اگر از آن است بطریق اولی بعد
بخت حضرت محمد بر احبار یهود که معاصی می نمایند و بر کسب غیر سوال رویت کرده
نازل شده و بعد از آن خدایتانیه است که خود فرمود که ای محمد و ای یحیی پس و اگر
کویا در ایادی من نقد سالیوا بنیم امونی پس ای محمد آمده بودند و میروای رویت موسی
مردود است و این که توبت بود زیرا که در حضرت محمد توبت با ایشان میباید بود و نقد
حق دلالت پس نقد سالیوا در این کلام باطل و عظم آن بسبب آن که خود که رویت
احبار را و است از حضرت محمد و حضرت خود بر وجهی که خود فرموده بود و نقد حضرت
بر وجهی که از آباء این عظیم تر باشد و اینکه موسی و داوید موسی را سزاوارتر است که نقد

[illegible]

و قول بود و در سبب گفتن آن در علمای معتبره هم نصیحتها در بی برک را که آن است ب
نماید که خود از حق مراد است که در بی طرح بعضی از اینها گفتند و در حقیقت است
و العالی العالی عیسای چون استند فرموده اند اما نور و در کار می آورده مراد من بخودی
خود بایست که باید نام نگارنیال از سر نه اما بعد از این که هر که اگر دستام می دهند مرا و در
این سخن عانی اجابت دعا کرده است و در این صورت است که در بصورت خوب
و قبول است که این را نزد خود که آنرا قلنا المبین می گویند - هم می بیند که عیسی سر بر سر منقول است
در سند و بعد از آن وصف و در آن است و عیسی را در سبیل سبیلان در قول است و در آن
دارد که قول این با سبب در طریقه است و در آن است که در آن است و در آن است
در در آن است که سبب که در این است که در این است که در این است که در این است
و آن نصیحت برای وجه بود که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
بسیار است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
مجموع است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
مدرار است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
روزی بود که عیسی را از آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
طیبا نوس بود که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
و حیست و اطاعت و جواب او را ملاحت می کرد که در آن است که در آن است که در آن است
سر مد که عیسی با او کارزار است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
در او انگشت می کشید و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
قبول از او نماند و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
حواری در حقیقت بود که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
همه منقلب و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
شود و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
گفت عیسی من ام و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
با که این عیسی او نیز منقول است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
بود و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

کریم علی بود و حق تعالی عیسی را آسمان برد و شمشیر بر آن جاری منافق افکند و او را بکشتند
 و بکشتند صاحب غیبت چندی بعد از قتل افاضل مذکور و بعد از رفع غیبت و القای شعبه ابو بکر و امثال
 بدان از خوارق است که مستعد است در زمان نبوت و حق تعالی زمره بود که در باطن قول ایشان دال
 بر آن که آن حرات ایشان است بر خدا و قصد فعلی او گویند و میگویند است قاهر و قول
 شعبه است بی رویه و مجبور و کانه قیل و قال لکن شعبه بین عیسی و المقتول و ان الکی بین اختلاف
 و بدستی که اما نظر انداخت که در نزد قبده در شان عیسی مابین دو که بعضی آن بود و بعضی آن
 در کمال کما ذی باطن هستند یعنی کاذب به دجست این و بر این است و وجه دیگر نزد دیگر و بعضی
 گروهی از ایشان گفتند که اگر این عیسی است صاحب مابین است و بعضی دیگر از آنها گفتند که
 بروی او روی عیسی است و بدن او بدن صاحب است و بعضی دیگر از آنها گفتند که هر که بخواهد
 بشنود باشد که حق تعالی و آسمان خواهد بر آید او با همان رفتن ازین جماعت گروهی گفتند که
 او نیست ویران خوان گشت او یعنی گفتند او پیر خداست کسی بر او راه نینداید این جماعت مخالف
 الاقوال لغی شکت شدند هر آینه در کمال و نزد بود و در اقوال خود ما لکم لید نیست چه در آن
 را عیسی و قول او من علم هیچ را لشی الا اتباع الظن بیان بروی کردند که از درضاوی
 گفتند که استناد منقطع است ای لکن منعون الظن و ما قلناه یقینا و نکستند عیسی ایشان بعضی دیگر روی
 میکردند که لما قلنا المیر و می تواند بود که لقب یقینا بر حالیت باشد ای یقینا یعنی کسی گفتند او را
 در حالتی یقین بوده باشند بر آنکه مقتول او است مل از جانش که او را کشته باشند بلکه بر قعد الله
 الی الله خدای بر دست است او را بسوی خود یعنی بجای که کس را حکم نباشد مگر خدا او را برسد
 بان که آسمان است از جلع ضربه خود و ججت تعامت تعظم عیسی است و کان الله عز و جل او است خدا
 غایب در این خواهد از رفع عیسی و انتقام او از یهود حکما حکم کننده و تدبیر نایب و حکمت و رحم
 عیسی بود بعد از آن خبر میدهند باینکه عیسی از یهود و ترسان باشد مگر که بش از نور عیسی که قریب
 به ساعت قیامت باشد ایمان آرند و میفرماید و ان من اهل الکتاب و نیت از اهل کتاب
 لکی الا لیؤمنن به و اگر آنکه الیه ایمان آورد و بعضی ضعیفین گفته اند که او نبوده و فرستاده خداست قبل
 ضعیفین بش از مگر او بعد از نزول الیه باشد از آسمان بر زمین و گویند که ضعیفانی راجع به حدیث
 یعنی عیسی نباشد اهل کتاب بلکه او ضعیف نبوت عیسی کند بش از یهود که عیسی و اگر
 در وقت زهر قتل او بود ایمان او را قطع خواهد بود این را بعضی از یهود میگویند و گویند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایشان از ادراک جزئیات مصالح و قصور اکثر ایشان از ادراک کلیات آن و لام متعلق است به
بارسپاسان مضمونیه در قوله رسلا بی نی و متدرب و وجوه الامم فان سبت و خبران للنام با علی العده
و کما ان الله عز وجل اوتت خدای غالب در اینجاست از فرستادن رسل حکما بجهت کار
در اینجهت خبر از امر نبوت و رحایت حکمت آورده اند که از روشی بود و چه بجهت آن حضرت
در آمدند سید عالم فرمود بخدای که شما میدانید که می بینید ایم ایشان گفتند که نمیدانیم و هیچ
کسوانی نروما در این باب نیست آیه ام که ایشان گویند ای می دانند که الله یستعمل لیکن خدا را کمال
و بهر دو مقین و تقریب و نبوت نومی کند بیک آنکه البتة با نی و سبت و سبت نبوت و ان سبت که می بیند
روشن و دلالت بود باین نبوت نو در خدای گفته که قول و لکن الله اسد رال سبت از منضم
ما با این پس کویا الله چون لغت کردند این حضرت امیرال کتابی که برایشان نازل معاند
و حق تعالی استجابت او را در البتة بقوله ان الله یعلم ما تستلذون سبت برای بیان حاله آن
و جاره و مجرور در محل نصب ای مطلب علم انخاص یعنی فرستاده و فراتر در حالتی که نفس
به بهای سید خاص بود با و دان علم اول و سلفه آن بنظر طلبگر منبعی را عاقل است و از او رد
مثال و الملهکة یستعملون و او شکار خبر کویا می دهند بنبوت نو و کویا الله یستعمل
بما فعلت خدای کویا ما فاستخرج بر صحت نبوت نو و سستی سبت از استخوانها بفریب با بد که تو
مانوی و ممکن نشوی از اینکه اهل کتاب بجهت فرط غنا و غنای که مانور الله علی بشرین شیخ بعد موتی و در
سبت حضرت رسالت سبت جلای مکیان بعد از آن در بعد ایل و غنادی فرامید که ان البتة
کفر و تحقیق که انما که کافرند بنبوت نو یعنی بود و صلی و او مانور الله علیه و انما یستعمل الله
از راه که خدای نموده یعنی بجهت لغت محمدی و غیر آن گفتند که این نه محمدیست که گفت و صفی او را
در کتب خود خوانده ایم و هنوز وقت آن نرسیده نامزدمان رغبت نکند از اجمال او رد
با و فک ضلوا لا یعین ابراهیم این کرده که راه نذر در کلامی که پنهانیت رسیده زیرا که میان
مصلای و انزال حق کرده اند و تا بجهت اند مضایق سبت در ضلال و ابعد از انقطاع ضلالت
از این ان البتة که در بعد رسیده اند بوسعه اند و حق را و ظلم و ستم کرده اند بر چه بر بکار نبوت او
آه کم یکنی الله ایست خدای که یفرقه که با ما نزد ایشان را و لا یستعملکم طریقا و نه الله
را به غایت است و به راه راسته اما ظل بظایق جهنم لکن راه نماند ایشان را به و در نزد خالدين
فیض البک آرد حلالی و با و دان ما شند در و در و خالدين حال مقداره سبت و کویا الله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مركز ميكرشاپ
مركز ميكرشاپ
مركز ميكرشاپ
تاريخ 06/07/2011

